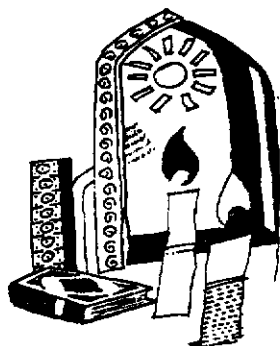


# ولایت فقیه از نگاه شهید مطهری



سیداحمد حسینی خراسانی

فقیه فرزانه و متفکر بزرگ استاد شهید مرتضی مطهری، آثار قلمی و زبانی عالمانه و محققانه بسیاری را در حوزه های مختلف علوم و معارف اسلامی از خود به یادگار گذاشته که بیانگر اندیشه های بلند و ابداع و نوآوری های ارزنده و راه گشای ایشان است.

رشته مورد علاقه شخصی استاد از همان آغاز طلبگی علم اعلی، مباحث فلسفی و توحید و خداشناسی بوده است، چنان که می نویسد:

«تا آن جا که من از تحولات روحی خودم به یاد دارم، از سن سیزده سالگی این دغدغه در من پیدا شد؛ حساسیت عجیبی نسبت به مسائل مربوط به خدا پیدا کرده بودم... در سال های اول مهاجرت به قم که هنوز از مقدمات عربی فارغ نشده بودم، چنان در این اندیشه ها غرق بودم که شدیداً میل به تنهایی در من پدید آمده بود، وجود هم حجره را تحمل نمی کردم... مقدمات عربی و یا فقهی و اصولی و منطقی را از آن جهت می آموختم که

تدریجاً آماده بررسی اندیشه فیلسوفان بزرگ در این مسئله بشوم.

... به یاد دارم که از همان آغاز طلبگی که در مشهد مقدمات عربی می خواندم، فیلسوفان و عارفان و متکلمان - هرچند با اندیشه هاشان آشنا نبودم - از سایر علما و دانشمندان و از مخترعان و مکتشفان در نظرم عظیم تر و فخیم تر می نمودند.<sup>۱</sup>

ولکن از آن جایی که استاد دارای فکری قوی و استعدادی استثنایی و شناختی عمیق و دقیق از اوضاع و شرایط اجتماعی و فرهنگی روزگار و نیز دارای تعهد و مسئولیت دینی بالایی بود، از زمانی که وارد عرصه علم و تحقیق و تبلیغ و تألیف شد، برای رسیدن به هدف دو اصل را مورد توجه و مبنای عمل قرار می داد:

۱. اصل نیاز: استاد در حوزه های مختلف فلسفی، اجتماعی، اخلاقی، فقهی، تاریخی و ... به تحقیق و تألیف پرداخته، اما روح حاکم بر همه نوشته ها و آثار و تحقیقات وی، پاسخ گویی به نیازهای اجتماعی و اسلامی عصر است:

«این بنده، از حدود بیست سال پیش که قلم به دست گرفته، مقاله یا کتاب نوشته ام، تنها چیزی که در همه نوشته هایم آن را هدف قرار داده ام، حل مشکلات و پاسخ گویی به سؤالاتی است که در زمینه مسائل اسلامی در عصر ما مطرح است. با این که موضوعات این نوشته ها کاملاً با یکدیگر مغایر است، هدف کلی از همه اینها یک چیز بوده و بس.»<sup>۲</sup>

«این بنده، هرگز مدعی نیستم که موضوعاتی که خودش



انتخاب کرده و درباره آنها قلم فرسایی کرده است، لازم‌ترین موضوعات بوده است. تنها چیزی که ادعا دارد، این است که به حسب تشخیص خودش از این اصل تجاوز نکرده که تا حدی که برایش مقدور است، در مسائل عقده‌گشایی کند و حتی الامکان حقایق اسلامی را آن‌چنان که هست، ارائه دهد... و در این جهت ال‌اهم فال‌اهم را لا اقل به تشخیص خود، رعایت کرده است.<sup>۳</sup>

۲. اصل نوآوری: برخلاف نویسندگان، محققان و مدرسان که گاه کارهای تکراری را به انجام می‌رسانند و راه‌های پیموده شده را می‌پیمایند، استاد به کارهای انجام نشده می‌پرداخت و راه‌های نرفته را می‌پیمود:

«طبع من همیشه این جور است که می‌خواهم موضوعی را عنوان بکنم که مورد احتیاج است و شب‌های متوالی در اطراف همان موضوع صحبت بکنم تا آن موضوع را حلاجی کرده و حل بکنم و از طرف دیگر، فکر من همیشه این است که مسائلی را عنوان بکنم که کمتر درباره آنها فکر و بحث می‌شود.»<sup>۴</sup>

از این رو، استاد تنها به تحقیقات و تألیفات مورد علاقه شخصی اش نمی‌پرداخت بلکه کار علمی و تحقیقی استاد، از یک سو، اصل نیازها و ضرورت‌های اجتماعی و از سوی دیگر، اصل پرهیز از کارهای تکراری و پرداختن به مقوله‌هایی بوده که در عین لزوم و اهمیت مورد توجه نبوده و یا از عهده دیگران بر نمی‌آمده است.

غرض از یادآوری مبنای فعالیت‌های علمی و تحقیقی استاد آن است که



اولاً این دو اصل مورد توجه و مبنای کار علمی همه محققان قرار گیرد تا علم و دانش به پیش گام بردارد و به نیازهای اجتماعی پاسخ درخور بدهد. آن گاه سرمایه های عظیم جامعه اسلامی، بویژه فکر و اندیشه ها و عمر و فرصت ها، صرف کارهای غیر عالمانه و غیر ضروری و غیر لازم نشود، و دیگر آن که حوزه ها و مقوله های مورد تحقیق استاد، نه تنها در روزگار خودش بلکه بسیاری از آنها برای امروز جامعه ما هم پاسخ گوست.

این بنده که ۲۷ سال با آثار استاد دمخور بوده ام، به تناسب سطح اطلاعاتی که داشته و دارم، همواره مطالعه آثار استاد را سودمند و روشنگر دیده ام و هنوز نیز با گذشت ۲۵ سال از تاریخ شهادت استاد، با همه سرعت و تحولی که در عرصه مسائل فکری و فرهنگی جامعه و جهان پیش آمده، بر این باورم که اندیشه های استاد در ردیف به روزترین و پاسخ گوترین مسائل دینی اسلامی و اجتماعی قرار دارد. همواره این آرزو را داشته ام که در خصوص اندیشه های فقهی و اصولی استاد بحثی را تنظیم و ارائه دهم. اکنون به پاس ۲۷ سال بهره های فراوان علمی، فکری و تربیتی که از آثار سازنده و آموزنده استاد برده ام، زیر عنوان حکومت اسلامی یا ولایت فقیه به برخی از آن نکته ها خواهم پرداخت، تا با روشن شدن دیدگاه های بلند، منطقی و واقع بینانه و تأثیرگذار استاد در این مقوله، بی پایگی و سستی مطالبی که در برخی از نوشته ها به استاد نسبت داده شده، بر ملا شود.

بایستگی تحقیق  
در موضوع حکومت  
و ولایت فقیه

یکی از موضوعات بایسته تحقیق و بررسی که در دستور کار علمی و فکری شهید مطهری قرار داشته و به سامان رسانیدن آن جزو آرزوهای آن استاد به شمار می رود، موضوع حکومت از نظر اسلام و یا ولایت فقیه است.

استاد، در طرح و پروژه عظیمی که انجام آن را در نظر داشته، تحقیق و



بررسی بیست و هفت موضوع تأثیرگذار را در عظمت و انحطاط اجتماع اسلامی لازم شمرده که نهمین آنها حکومت از نظر اسلام است.<sup>۵</sup> ایشان، در جایی حکومت را بیت القصیده و زیربنای تعلیمات انبیا برمی شمرد<sup>۶</sup> و به غفلت و بی توجهی فقیهان به نقش حیاتی و تعیین کننده حاکم شرعی و ولایت فقیه انتقاد می کند. و برای تبیین و اثبات قدرت قانون گذاری و مدیریت دینی و زدودن تهمت های ناقدان به اسلام، توصیه می کند که عالمان دین، باید پیوند مستحکم دین، دولت، سیاست و معنویت را چنان که در اسلام مطرح است، تبیین و تدوین کنند تا تهمت جدایی دین از سیاست (سکولاریسم) را که عده ای از مسلمانان و حتی علما نیز آن را باور کرده اند، از ساحت مقدس دین بزدایند. از این رو، استاد بر آن بود تا بتواند موضوع حکومت از نظر اسلام را که قهرآ در عصر غیبت با حاکمیت حاکم شرعی و فقیه جامع شرایط پی گرفته خواهد شد، تبیین بنماید.

افسوس که دست پلید دشمنان اسلام از آستین جهل و جمود بیرون آمد و جامعه اسلامی را از فیض وجود و اندیشه های این متفکر و فقیه بزرگ محروم کرد، اما با این همه، به مناسبت هایی در مجموع آثار استاد، بحث حکومت و ولایت فقیه پرداخته شده که همین مقدار بسیار راه گشا و مفید و سازنده است.

ضرورت حکومت  
پدیده ای به نام حکومت، برای حفظ امنیت و برقراری عدالت، جزو مسائل مسلم و پذیرفته شده در میان همه ملت هاست که منکران و مخالفان آن تنها با شعار دادن، با آن مخالفت می کنند، اما در عمل خود ناگزیر از پذیرش حکومت و اطاعت از آن هستند.

این واقعیت در معارف دینی، این چنین بیان شده است:

«مردم را از فرمانروایی نیک یا بد چاره ای نیست. بی حکومتی،



یعنی هرج و مرج و بی‌نظمی و فروپاشی امنیت جانی، مالی و ناموسی و خرابی و ویرانی همه پایه‌های زندگی انسان. برای همین، در فرض نبودن حکومت شایسته، حکومت ناصالح که به هر حال نظام اجتماع را حفظ می‌کند، بهتر از بی‌حکومتی‌ای است که به هرج و مرج و ناامنی و تباهی و ویرانی زندگی می‌انجامد.<sup>۷</sup>

«خوارج نهروان، در ابتدا قائل بودند که مردم و اجتماع، احتیاجی به امام و حکومت ندارد و مردم خود باید به کتاب خدا عمل کنند. اما بعد از این عقیده رجوع کردند و خود با عبدالله بن وهب رابسی بیعت کردند.»<sup>۸</sup>

با رجوع به قرآن، این سخن خوارج را مبنی بر بی‌نیازی از حکومت، از سویی شبیه به حرف کسانی می‌یابیم که پیرو پروتستانتیسم اسلامی، منکر و مخالف رجوع به دین‌شناسان و مجتهدان و تقلید از آنها هستند و پس از قرآن، مردم را بی‌نیاز از تقلید در احکام می‌خوانند، و از سویی دیگر، این سخن به اندیشه مارکسیست‌هایی می‌نماید که دین و دولت را ساخته و پرداخته طبقه سرمایه‌دار می‌پندارند و در جامعه بی‌طبقه و اشتراکی، نیاز به دین و دولت را نمی‌پذیرند.

استاد شهید مطهری، با یادکرد از پوچی و بی‌پایگی این اندیشه مارکسیسمی، براساس نیازهای ثانوی ناشی از توسعه تمدن، جامعه را ناگزیر از داشتن دولت و حکومت می‌داند. هر چند آن نظریه درست باشد.<sup>۹</sup>

فلسفه وجودی حکومت: جامعه بشری، به حکم نیازهای متنوع و متحول، افزون بر وجود قوانین ثابت و کلی و عمومی نیازمند است به: قانون‌گذاری، اجرای قانون، شناسایی مصالح کلی جامعه در مقابل مصالح



فردی، تأمین امکانات اجتماعی، بهداشت، درمان، فضاهاى لازم آموزشى، تفریحى و ورزشى، حفظ موارىث فرهنگى، دفاع از هجوم بیگانگان، جلوگیری از تجاوزات افراد در داخل و حفظ آزادى و امنیت افراد از تجاوز افراد دیگر، مدیریت، قضاوت و فصل خصومات، ارتباط و عهد و پیمان و معامله با واحدهاى اجتماعى دیگر.<sup>۱۰</sup>

پس فراهم سازى زمینه و بستر مناسب برای رشد استعدادها و دست یابى به کمال و ترقى و توسعه همه جانبه برای همه افراد، از نیازهاى جدى جامعه بشرى است که این همه، جز با وجود دولت و حکومتى مقتدر و قانونى و مورد حمایت مردم، ممکن نخواهد بود. بنابراین، فلسفه وجودى حکومت، تأمین همه این نیازهاى بشرى است.

تعریف حکومت با توجه به آنچه از فلسفه ضرورت وجود حکومت بیان شد، مى توان در تعریف حکومت گفت:

«دولت و حکومت، در حقیقت یعنى مظهر قدرت جامعه در برابر هجوم خارجى و مظهر عدالت و امنیت داخلی و مظهر قانون برای داخل و مظهر تصمیم هاى اجتماعى در روابط خارجى.»<sup>۱۱</sup>

حکومت از نظر اسلام، افزون بر ضرورت عقلی و عقلایی وجود حکومت در جامعه بشری، جایگاه و اهمیت ویژه ای دارد و بر اثبات ضرورت آن غیر از راه عقلی و عقلایی به دو شیوه استدلال می شود:

۱. دلیل های خاص نقلی؛

۲. استناد به روح و حقیقت شریعت اسلامی و احکام الهی.



قبل از رسیدگی به دلیل‌ها توجه به این مطلب لازم است که شاید برخی از ناآگاهان به حقیقت دین و یا ناآشنایان به اصل اسلام پرسند که: آیا دین اسلام و پیشوایان دینی درباره حکومت و مدیریت و سیاست و اداره امور اجتماعی که مربوط به دنیای مردم است، نظری دارند و یا آن‌که می‌توانند داشته باشند؟ کسانی که با اسلام آشنایی ندارند و برعکس، با تعلیمات سایر ادیان جهانی بویژه مسیحیت آشنا هستند و نیز آن گروه از مسلمانان که به روح تعالیم اسلامی آشنا نیستند و برعکس تحت تأثیر اندیشه‌های ضد دینی قرار گرفته و اسلام را منحصر در یک سلسله دستور العمل‌های فردی، عبادی و معنوی می‌دانند و دین، دولت، سیاست و دیانت را دو مقوله ناهمخوان تصور کرده‌اند، ممکن است که از طرح بحثی به نام حکومت در اسلام و سیاست دینی و برنامه ریزی‌های مدیریتی به نام اسلام و در جهت اداره و سازمان و سامان بخشیدن به امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، دچار بهت و تعجب شوند که دین و پیشوایان دینی را چه به دولت و آخرت را چه به دنیا و مسائل اجتماعی؟

**جدایی دین از دولت** نقش تبلیغات ضد دینی استعمارگران را در ترویج اندیشه علمانیت سکولاریسم و جدایی دین از دولت و از سوی دیگر، بی‌خبری و ناآگاهی مسلمانان را از حقیقت و روح دین و تعالیم اسلامی نمی‌توان نادیده انگاشت.

خاستگاه جدایی دین از سیاست به روزگاری برمی‌گردد که در تاریخ مسلمانان، رهبری امت از مسیر صحیح منحرف شد و رهبران صالح از دخالت در امور اجتماعی و سیاسی محروم و از عرصه اجتماع منزوی شدند و مرجعیت دینی از رهبری سیاسی جدا شد و دشمن با به کارگیری تمام توان خود، زمینه‌های غفلت را پدید آورد و مسلمانان را از هویت فکری دینی شان به انحراف کشاند.





در این باره استاد بیان می‌کند:

«استعمارگران تلاش زیادی کردند تا در کشورهای مسلمان رابطه دین و سیاست را قطع کنند. از جمله این تلاش‌ها، طرح مسئله‌ای است به نام «علمانیّت»<sup>۱۲</sup> که به معنی جدایی دین از سیاست است... در کشورهای عربی و بخصوص در مصر افراد زیادی پیدا شدند که با تکیه بر قومیت و در لباس ملی‌گرایی عربیزم و پان‌عربیزم به تبلیغ فکر جدایی دین از سیاست پرداخته... انور سادات، رئیس‌جمهور معدوم مصر، در نطق‌های اخیرش بخصوص بر این نکته تأکید می‌کرد که دین مال مسجد است و باید کار خود را در آن‌جا انجام دهد، مذهب اصولاً نباید کاری به مسائل سیاسی داشته باشد.»<sup>۱۳</sup>

سپس می‌افزاید:

«در جامعه ما نیز این مسئله زیاد مطرح شده به طوری که مردم تقریباً آن را پذیرفته بودند...

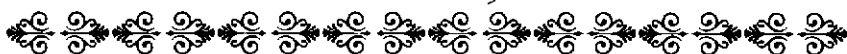
در دوپست سال اخیر مسائل مربوط به امر به معروف و نهی از منکر از رساله‌های ما برداشته شده، در صورتی که در رساله عربی و فارسی قبل از دوپست سال پیش این مباحث در کنار مباحث مربوط به نماز و روزه و خمس و زکات... قرار داشت، اما گویا بعدها بحث درباره این مسائل خود به خود در اذهان، یک بحث زائد تلقی شد.»<sup>۱۴</sup>

به هر حال با تلاش همه جانبه عاملان استعمار، اندیشه شوم و شیطانی جدایی دین از سیاست در کشورهای اسلامی خواسته و ناخواسته، مؤثر واقع شد و برخی از رهبران، مانند: انور سادات، رئیس‌جمهور کشور بزرگ



اسلامی مصر و نیز آتاتورک رئیس جمهور ترکیه، سردمداران آن شناخته شدند. در نتیجه، یکی از اصول مسلم اسلامی و عزیزترین اعضای پیکر اسلام، برای مدت ها در میان بسیاری از مسلمانان از اسلام گرفته شد. ۱۵ و بستر یا بهتر بگوییم باتلاق رشد اندیشه های ضد اسلامی و تسلط بیگانگان بر کشورها و ملت های اسلامی فراهم آمد، تا آن که در صد ساله اخیر، در میان متفکران شیعه و سنی کسانی پیدا شدند و نهضت هایی را به هدف بیداری اسلامی و مقابله و مبارزه با اندیشه ضد اسلامی علمانیت و سکولاریسم رهبری کردند و برای اثبات این واقعیت که سیاست به معنای حکومت و رهبری است و اداره امور اجتماعی مسلمانان جزو مهم ترین احکام جدایی ناپذیر اسلام شمرده می شود، تلاش فراوانی کردند - تاریخچه بیداری اسلامی و نام مصلحان و سلسله جنبان نهضت های اسلامی، همراه با تحلیل و نقد، در اثر محققانه و عالمانه استاد مطهری زیر عنوان نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر شرح داده شده است.

با این که در جامعه امروز ایران اسلامی، به برکت نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی و مشارکت و حضور ملی و ملیونی ملت مسلمان، نقشه دشمنان و استعمارگران نقش بر آب گردید و اصل مسلم اسلامی و عزیزترین اعضای پیکره تعلیمات اسلامی به نام همبستگی دین و سیاست زنده شد و به رغم تأکیدهای امام مبنی بر این که دین از سیاست جدا نیست و تأیید بر آن، سخن شهید مدرس و سید جمال اسدآبادی که دیانت ما عین سیاست ماست، برخی از بی خبران از سیاست های استعماری و ناآگاهان به روح اسلام و شرایط زمان، در داخل و خارج ساز جدایی دین از دولت و اندیشه سکولاریسم را می دمند. بنابراین، هنوز هم تأکید و تصریح بر جدایی ناپذیری سیاست از دیانت و تبیین ضرورت همبستگی دین و دولت ضرور می نماید.



به نظر شهید مطهری یکی از مؤثرترین راه‌های مقابله با جریان سکولاریسم و اثبات اصل مهم همبستگی دین و دولت، تبیین و تفسیر دقیق و صحیح دین و مواضع دین در حکومت و عرضه آن بر افکار جامعه و اطلاع‌رسانی درست و به موقع و گسترده در عرصه‌های اجتماعی است.

راستی اگر معنای واقعی دین به درستی و با همه شئون و ابعادش تفسیر و تصویر شود و مردم تلقی و تصور درستی از دین پیدا کنند، آن‌گاه به جای تردید در تعجب از طرح مسائل سیاسی در حوزه دین، از اندیشهٔ سخیف جدایی دین از سیاست دم خواهند زد؟

تصویر و تصور صحیح از اسلام و جامعیت و همه‌جانبگی احکام آن، با تصدیق به ضرورت حکومت که مهم‌ترین رکن تعطیل‌ناپذیر و عزیزترین عضو تجزیه‌ناپذیر اسلام است، یکسان می‌نماید.

اسلام، مکتبی است جامع و واقع‌گرا که به همهٔ جوانب نیازهای انسانی، اعم از دنیایی یا آخرتی، جسمی یا روحی، عقلی و فکری یا احساسی و عاطفی فردی یا اجتماعی توجه می‌کند.

استاد پس از اشاره به بخش‌های سه‌گانه تعلیمات اسلامی، اصول عقائد اخلاقیات و احکام، در تعریف احکام می‌نویسد:

«احکام یعنی دستورهایی که مربوط است به فعالیت‌های

خارجی و عینی انسان، اعم از فعالیت‌های معاش و معادی،

دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی.»<sup>۱۶</sup>

استاد در دقیق‌ترین و سنجیده‌ترین نظریات علمی خود، در مقام شمارش مشخصات ایدئولوژیکی اسلام، به بیان همه‌جانبگی و جامعیت دین اسلام نسبت به دیگر ادیان می‌پردازد و زندگی‌گرا و اجتماعی بودن دین و مقررات اسلامی را برمی‌شمرد و اهمیت مسائل اجتماعی و تقدم حق جامعه بر حق فرد



◇ استاد در دقیق‌ترین و سنجیده‌ترین نظریات علمی خود، در مقام شمارش مشخصات ایدئولوژیکی اسلام، به بیان همه‌جانبگی و جامعیت دین اسلام نسبت به دیگر ادیان می‌پردازد و زندگی‌گرا و اجتماعی بودن دین و مقررات اسلامی را برمی‌شمرد و اهمیت مسائل اجتماعی و تقدم حق جامعه بر حق فرد را در صورت تراحم که تشخیص و حکم بر آن در صلاحیت حاکم شرعی است، از برتری‌های اسلام نسبت به دیگر ادیان یاد می‌کند. ◇

را در صورت تراحم که تشخیص و حکم بر آن در صلاحیت حاکم شرعی است، از برتری‌های اسلام نسبت به دیگر ادیان یاد می‌کند.<sup>۱۷</sup>  
نیز تأکید می‌ورزد:

«دامنهٔ معارف و مقررات اسلام، به همه پهنه شئون زندگی بشر کشیده شده.<sup>۱۸</sup>»

«تفقه در دین، شامل همه شئون اسلامی است: اعتقادات، جهان‌بینی، اخلاقیات، تربیت، اجتماعیات، عبادات، مقررات مدنی.<sup>۱۹</sup>»

و در شرح سخن امیرالمؤمنین که عدالت را بهتر از جود و سخاوت دانسته، به راز برتری عدالت بر جود و سخاوت اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«با نگاه فردی و شخصی باید جود بهتر باشد که گذشت و ایثار است، اما امام از نگاه اجتماعی جواب می‌دهد و ریشهٔ این ارزیابی اهمیت و اصالت اجتماع است. ریشهٔ این ارزیابی این است که اصول و مبادی اجتماعی بر اصول و مبادی اخلاقی تقدم دارد.<sup>۲۰</sup>»

استاد در بحث نظری به اقتصاد اسلامی، بار دیگر اندیشهٔ انحرافی و ضد اسلامی جدایی دین از دولت و دیانت از سیاست و مرزبندی میان دین و دنیا را به نقد می‌کشد:

«کسانی که فکر می‌کنند: مسائل زندگی از یکدیگر جداست و هر چیزی یک مرز و یک قلمرو خاص دارد... تعجب و احياناً انکار می‌کنند که کسی مسئله‌ای به نام اقتصاد اسلامی طرح کند، زیرا به عقیده اینها هریک از اسلام و اقتصاد، یک مسئله جداگانه است. اسلام قلمروی دارد و اقتصاد قلمروی دیگر، همچنان که فرهنگ، سیاست، قضاوت و حتی اخلاق هر کدام قلمروی جداگانه از اسلام دارند.

بعضی پا فراتر نهاده و گفته‌اند: زندگی به طور کلی یک مسئله است و دین مسئله دیگر. دین را نباید با مسائل زندگی مخلوط کرد. این اشخاص اشتباه اولشان این است که مسائل زندگی را مجرد فرض می‌کنند. خیر زندگی یک واحد و همه شئونش توأم با یکدیگر است. ممکن نیست اجتماعی، مثلاً فرهنگ یا سیاست، یا قضاوت یا اخلاق و تربیت و یا اقتصادش فاسد باشد اما دینش درست باشد و بالعکس.

اگر فرض کنیم: دین تنها رفتن به مسجد و کلیسا و نماز خواندن و روزه گرفتن است، ممکن است کسی ادعا کند: مسئله دین از سایر مسائل مجزاست، ولی این مطلب فرضاً درباره مسیحیت صادق باشد، درباره اسلام صادق نیست.<sup>۲۱</sup>

و در جای دیگر، با نقل مطالب از نویسنده‌ای که دین را در اصول عقاید و عبادات منحصر دانسته و قوانین مربوط به زندگی را بی ارتباط با دین برشمرده و تصریح کرده که دین با زندگی مردم سر و کاری ندارد و شأن دین فقط این است که مردم را به عبادات و نماز و روزه وادارد، در بیان سخافت و سستی آن سخنان می‌نویسد:



«من نمی توانم باور کنم یک نفر در یک کشور اسلامی زندگی کند و این اندازه از منطق اسلام بی خبر باشد. مگر قرآن هدف انبیا و مرسلین را در کمال صراحت بیان نکرده است؟ قرآن عدالت اجتماعی را به عنوان یک هدف اصلی برای همه انبیا ذکر می کند. اگر می خواهید به قرآن عمل نکنید، چرا گناه بزرگ تری مرتکب می شوید و به اسلام و قرآن تهمت می زنید! ما با این نغمه که اسلام خوب است، اما به شرط این که محدود به مساجد و معابد باشد و به اجتماع کاری نداشته باشد، در حدود نیم قرن است که آشناییم. این نغمه از ماورای مرزهای کشورهای اسلامی بلند شده و در همه کشورهای اسلامی تبلیغ شده است.»<sup>۲۲</sup>

استاد پس از بیان زیان های جبران ناپذیر اندیشه جدایی دین از سیاست و بیان زمینه های تأثیرگذاری آن، راه مقابله و مبارزه با آن را در تبیین دیدگاه اسلام در حکومت و سیاست می داند و تأکید می کند:

«باید پیوند مسائل الهی با مسائل اجتماعی و سیاسی مشخص شود، مقام مکتب الهی از نظر پشتوانه بودن حقوق سیاسی و اجتماعی روشن گردد. ... وظیفه دانشمندان روشنفکر اسلامی است که مکتب حقوقی اسلام را از وجهه های سیاسی و اقتصادی و بالاخص از وجهه اقتصادی معرفی کنند.»<sup>۲۳</sup>

و سرانجام استاد به زیان و ضربه ای که از ناحیه جداسازی سیاست استعماری جدایی دیانت از سیاست متوجه اسلام شده، اشاره می کند و هواخواهان اسلام را به مقابله با آن فرامی خواند:

«بزرگ ترین ضربتی که بر پیکر اسلام وارد شد، از روزی



شروع شد که سیاست از دیانت منفک شد... و بزرگ‌ترین آرزوی هواخواهان ترقی اسلام باید توأم شدن سیاست و دیانت باشد. ۲۴

و در جای دیگر، جدایی روحانیت از سیاست را همانند جدایی مغز از پوست برمی‌شمرد. ۲۵

استاد با تکیه بر اصل جامعیت و همه‌جانگی احکام اسلام، تشکیل حکومت را از نظر اسلام ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌داند:

«اسلام - برخلاف مسیحیت تحریف شده - تمام شئون زندگی بشر را زیر نظر دارد. قانون اجتماعی دارد، قانون اقتصادی دارد، قانون سیاسی دارد. آمده برای تشکیل دولت، تشکیل حکومت. آن وقت چه طور می‌تواند حکومت نداشته باشد؟» ۲۶

باری، استاد شهید همچون دو استاد عالی قدرش حضرت آیت‌العظمی بروجردی و امام خمینی (ره) اسلام را دینی سیاسی و اجتماعی می‌داند و سیاست و حکومت را به معنای اداره امور اجتماعی، از مهم‌ترین دستورهای اسلام برمی‌شمرد که بقا و توسعه اجرای احکام اسلام و عزت مسلمانان را ضمانت می‌کند.

ایشان عقیده به انحصار احکام اسلامی در مسائل فردی و معنوی را تصویری ناصحیح و ضد اسلامی می‌شمارد و مقررات اسلامی را دارای ماهیت اجتماعی و سیاسی یاد می‌کند و نسبت احکام فردی و عبادی را به احکام اجتماعی و سیاسی، یک به صد می‌داند. اگر کسی بخواهد که درباره اندیشه سیاسی و نظر فقهی استاد در مسئله حکومت در اسلام و ولایت فقیه در زمان غیبت داوری کند، باید با اندیشه‌های کلامی استاد درباره اسلام آشنا باشد.



وی بر پایه چنین بینش و اعتقادی، التزام به وجود و ضرورت حکومت را مطالبی مسلم می‌داند و هرگونه تردید و تشکیک را در این مسئله، ناشی از بی‌اطلاعی و یا برانگیختگی از فریب‌های دشمنان اسلام برمی‌شمرد. ایشان حکومت را بیت‌القصیده تعلیمات دینی یاد می‌کند:

«از جمله مسائلی که در نهج‌البلاغه فراوان درباره آنها بحث شده است، مسائل مربوط به حکومت و عدالت است.

هر کسی که یک دوره نهج‌البلاغه را مطالعه کند، می‌بیند: علی(ع) درباره حکومت و عدالت حساسیت خاصی دارد. اهمیت و ارزش فراوانی برای آنها قایل است. قطعاً برای کسانی که با اسلام آشنایی ندارند و برعکس با تعلیمات سایر ادیان جهانی آشنا می‌باشند، باعث تعجب است که چرا یک پیشوای دینی این قدر به این گونه مسائل می‌پردازد؟ مگر اینها مربوط به دنیا و زندگی دنیا نیست؟

آخر یک پیشوای دینی را با دنیا و زندگی و مسائل اجتماعی چه کار؟

برعکس کسی که با تعلیمات اسلامی آشناست و سوابق علی(ع) را می‌داند که پیغمبر رموز اسلام را به او آموخته، اصول و فروع اسلام را در جان او ریخته است، دچار هیچ گونه تعجیبی نمی‌شود بلکه برای او اگر جز این بود، جای تعجب بود. «۲۷»

و باری دیگر استاد به اندیشه انحرافی و وارداتی و استعماری جدایی دین از سیاست اشاره می‌کند و مسلمانانی را که دچار چنین فکر نادرستی شده‌اند، به تجدیدنظر درباره عقائد و افکارشان فرامی‌خواند:





«آنان که در تعلیمات خود توجہی بہ این مسائل ندارند و یا خیال می کنند این مسائل در حاشیہ است و تنہا مسائلی از قبیل: طہارت، نجاست در متن دین است، لازم است در افکار و عقاید خود تجدیدنظر نمایند.»<sup>۲۸</sup>

آنگاہ بہ استنباط علامہ طباطبائی از آیہ «وما محمد إلا رسول قد خلت من قبلہ الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم.»<sup>۲۹</sup> اشارہ می کند کہ: کشتہ شدن پیغمبر اکرم در جنگ، نباید هیچ گونه وقفہ ای در کار مسلمانان پدید آورد. آنان بی درنگ تحت لوای آن کہ پس از پیغمبر زعیم امت است، کار را ادامہ دهند تا نظام اجتماعی و جنگی مسلمین از ہم نپاشد.<sup>۳۰</sup>

استاد در جای جای نوشته ها و سخنرانی های خود، برای ضرورت رہبری و حکومت بہ حدیث رسول خدا تمسک و استدلال می کند:

«اگر سه نفر، حداقل، ہمسفر شدید، حتماً یکی را امیر و رئیس خود قرار دهید.»

از این جا می توان فهمید کہ از نظر رسول اکرم، ہرج و مرج و فقدان یک قوہ حاکم بر اجتماع کہ منشأ حل اختلافات و پیوند دہندہ افراد اجتماع با یکدیگر باشد، چہ اندازہ زیان آور است.<sup>۳۱</sup>

«علی (ع) مکرر لزوم یک حکومت مقتدر را تصریح کردہ است و با فکر خوارج کہ در آغاز امر مدعی بودند: با وجود قرآن از حکومت بی نیازیم، مبارزہ کردہ است.»<sup>۳۲</sup>

در جای دیگر، حکومت را بیت القصیدہ تعلیمات ہمہ انبیا یاد می کند.<sup>۳۳</sup> بہ ہر حال، دیدگاہ استاد آن است کہ با مراجعہ و دقت در آیات و روایات و سیرہ رسول خدا و امامان دین و با شناخت درست دین و آگاہی بہ احکام



الهی، به روشنی استفاده می‌شود که دین و احکام آن در یک سلسله دستورات العمل‌های فردی، عبادی و معنوی منحصر نیست. دین به حکم جامعیت و جاودانگی‌اش برای همه شئون زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی، از نظر عبادات، معاملات، سیاست، اقتصاد و ارتباطات داخلی و خارجی، قانون و برنامه دارد. دین و دولت و عبادت و سیاست، در متن اسلام درهم تنیده و تجزیه ناپذیر است. حکومت و شئون رهبری که بخش وسیعی از احکام شریعت را دربر می‌گیرد، جزو بافت تجزیه ناپذیر اسلام است.

و عقیده به جدایی دین از دنیا و سیاست از دیانت یا ناشی از بی‌اطلاعی از تعلیمات دینی است و یا معلول برانگیختگی از فریب‌ها و نغمه‌های شوم و ضد دینی مخالفان اسلام.

**امامت و حکومت** استاد کوشیده تا اثبات کند: مفهوم امامت در شیعه که آن را چنان بالا می‌برند و همانند نبوت جزو اصول دین برمی‌شمرند، با مفهوم رایج از امامت در نزد اهل سنت، متفاوت بوده که بی‌توجهی به این تفاوت اساسی، باعث اشتباهات فراوانی شده است. وی اثبات می‌کند: امامت معنی و مفهوم مقدس و بلند و فراگیری دارد که حکومت و زعامت اجتماعی یکی از فروع و شئون آن به شمار می‌آید.

ایشان از آن جا که امامت به معنای زعامت سیاسی، جانشینی شأنی از شئون رسول خداست، نخست شئون رسول خدا را بیان می‌کند. پیغمبر اکرم به دلیل ویژگی دین اسلام که بر همه شئون سایه می‌افکند و برای همه امور قانون و برنامه‌ای دارد، دارای شئون متعددی است و چند سَمَت را بر عهده دارد:

۱. بیان احکام الهی:

«ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهاوا»؛



آنچه پیغمبر برایتان آورده، بگیرید و آنچه نهی کرده، رها کنید. ۳۴.

پیغمبر از این جهت، فقط آنچه را به او وحی شده بیان می کند.  
۲. قضاوت: قضاوت از نظر اسلام، یک امر عادی نیست بلکه شأنی الهی می نماید. این منصب، به نص قرآن به پیغمبر تفویض شده است:

«فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت و سلموا تسليماً»؛<sup>۳۵</sup>  
رسول خدا از طرف خداوند حق داشت که در اختلافات میان مردم قضاوت کند. و باید مردم به او مراجعه می کردند و به حکم و داوری او گردن می نهادند.

۳. رهبری و مدیریت سیاسی اجتماع: منصب رسمی سومی که پیغمبر اکرم بر عهده داشت و به نص قرآن به او تفویض شده بود و آن را به کار می بست، همین ریاست عامه است. او رئیس، رهبر و مدیر اجتماع مسلمین بود. آیه «أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم»<sup>۳۶</sup> به این نکته اشاره می کند. پیغمبر به موجب این که سیاستمدار و رهبر اجتماع بود، فرمانی که می داد غیر از ابلاغ وحی خدا نبود. بنابراین، در این گونه امور که حکم خدا بود، با دیگران مشورت نمی کرد. پس ناگزیر پیغمبر اکرم همواره دارای این شئون متعدد بوده است. ۳۷.

۴. ولایت: استاد در برخی از آثار، افزون بر سه شأن یاد شده، به شأن چهارمی برای رسول خدا و امامان دین معتقد است، به نام حجت زمان که هیچ زمانی خالی از حجت نیست؛ همان ولایت در نگاه عرفانی که همان عقیده به وجود انسان کامل و ولی کامل است. ۳۸.



طرح صحیح مسئله: پس از بیان ششون و مناصب رسول خدا، استاد به تحقیق دقیق و عمیق مسئله امامت از نگاه شیعه می پردازد و طرح غلط آن را از ناحیه اهل سنت و شاید متکلمان شیعه گوشزد می کند.

امامت به معنای مرجعیت دینی یکی از ششون رسول خدا تبلیغ وحی و بیان احکام الهی بود که مردم متن اسلام را از پیامبر می پرسیدند و وی آنچه را در قرآن نبود، خود بیان می کرد. حال باید دید که آیا تمام دستوره‌های اسلامی، همه در قرآن آمده و رسول خدا آنها را بیان کرده است، یا آن که به مقتضای زمان و دیگر شرایط تمام دستورها توسط پیامبر بیان نشده است؟ رسول خدا از میان همه اصحاب، ممتازشان را که مانند خود وی از خطا و اشتباه معصوم بود، یعنی علی بن ابی طالب را برگزید. وی را خلیفه و وصی خود از جانب خداوند به مردم معرفی کرد تا مردم مسائل دین را از او پرسند. بنابراین، در امامت به معنای مرجعیت دینی پس از رسول خدا، مسئله عصمت و نص و نصب مطرح می شود.

امامت به معنی جانشینی پیامبر در بیان دین و مرجعیت دینی مردم از مختصات شیعه است و اهل سنت، هیچ کس را دارای چنین مقامی بر نمی شمردند. آنان مشکل نامتناهی بودن رخدادها و حوادث و نیازها را از یک سو و محدود بودن اصول ثابت و آیات و روایات را از سوی دیگر، از راه قیاس و مانند آن برمی رسند، اما شیعیان با اعتقاد به امامت به معنای جانشینی پیامبر در بیان احکام دین، نیازی به قیاس و مانند آن ندارند. راستی اگر قیاس به روش اهل سنت رواج پیدا می کرد و ائمه با آن مخالفت جدی نمی ورزیدند، امروز از اسلام واقعی چیزی باقی نمی ماند.

شیعیان در دوره غیبت نیز با اعتقاد به اصل اجتهاد، به معنای تطبیق کلیات بر جزئیات و ردّ فروع به اصول و استخراج و استنباط حکم حوادث از منابع



چهارگانه، از قیاس، استحسان و مصالح مرسله دوری گزیده اند. طرح صحیح مسئله امامت چنین است که امام ریاست عمومی را هم در امور دینی و هم در امور دنیایی به عهده دارد و مانند نبوت فراتر از انتخاب بشر است و باید از طریق وحی و نص و نصب برگزیده شود.<sup>۳۹</sup>

امام کارشناس امر دین و معصوم از خطا و اشتباه است. برای همین، در مورد امام، اصل لطف، عصمت و تنصیف مطرح می شود.<sup>۴۰</sup> و از این روست که دیگر بعد از رسول خدا، امامت بر کسی جز علی بن ابی طالب منطبق نمی شود. امامت به این معنی، در مورد هر کس صادق نخواهد بود بلکه امامت به معنای رهبری و زعامت سیاسی و اجتماعی که همان حکومت است، تنها در مورد او متعین خواهد بود، بی آن که مسئله رأی و نظر و انتخاب مردم مطرح باشد. حکومت یکی از شاخه های امامت شمرده می شود. بین حکومت و امامت به اعتباری، رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار است.<sup>۴۱</sup>

امامت، به معنای جانشینی پیامبر و مرجعیت دینی، با سه خصوصیت لطف، عصمت و تنصیف، درباره هر کس به اثبات برسد، به طور قهری زعامت و حکومت و اداره امور دنیای مردم نیز از آن او خواهد بود و همان طور که در زمان رسول خدا تکلیف حکومت از بیان احکام الهی جدا نبود و در مورد حکومت پیغمبر، شورا، رأی مردم و انتخابات بی معنی بود، درباره اوصیای دوازده گانه پیغمبر اکرم نیز که از سه ویژگی لطف، عصمت و تنصیف برخوردارند، انتخاب و شورا و رأی مردم معنایی ندارد.

بنابراین، نباید مسئله با اهمیت امامت را که جانشینی پیامبر در امر دین است، با مسئله حکومت و زعامت اجتماعی که شأن و شاخه ای از امامت یاد می شود، درهم آمیخت و هر یک را به اشتباه و غلط به جای دیگری معنی کرد. از این رو، حکومت درباره دوازده امامی تعیین می یابد که به مقتضای لطف



الهی به امامت تعیین شده اند و دارای شاخصه عصمت هستند جز با نصّ شناخته نمی شوند. بنابراین، بحث از شورا و رأی و انتخاب مردم درباره آنان بی مورد و اشتباه محض است. ۴۲

روشن شد که حکومت به معنای زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی، از شتون و فروع امامت و جانشینی پیامبر در بیان احکام دین است و هر انسان کاملی که به مقتضای قاعده لطف از جانب خداوند برگزیده شود و دارای مقام موهبتی و اعطایی عصمت باشد و امامتش با نصّ و نصب از جانب معصوم به اثبات رسیده، حکومت یعنی زعامت سیاسی و اداره امور اجتماعی مردم ویژه او خواهد بود و دیگر بحث انتخاب و شورا و رأی گیری در آن باره معنایی نخواهد داشت. پس با وجود و حضور امام در سطحی که شیعه می گوید، تکلیف مسئله حکومت خود به خود روشن است. ۴۳

حکومت در عصر غیبت  
با نظر به این که امامان معصوم به حکم نص و نصب دارای مقام امامت به معنای جانشینی پیامبر در بیان احکام دین هستند و ناگزیر با وجود و حضور هر یک از آنان حکومت به معنای اداره امور دنیای مردم نیز از شتون و شاخه های امامت آنان خواهد بود و آن که برابر عقیده شیعه امامان معصوم دوازده نفر بیشتر نیستند - اگر هر یک از ائمه بدون هیچ گونه مزاحم و مانعی به مقتضای امامتی که داشتند، حکومت بر جامعه را نیز عهده دار می شدند و آن گاه نوبت به امام دوازدهم می رسید و او نیز برابر با سنت آفرینش پس از مدتی امامت و حکومت همانند پدران بزرگوارش از دنیا می رفت (و چون عقیده شیعه آن است که امامت با وجود امام دوازدهم خاتمیت پیدا کرده) بعد از آن امام معصوم، وظیفه و تکلیف حکومت چه می شد؟

نیز اکنون که عصر غیبت است و حضرت، به دلیل شرایط خاص،

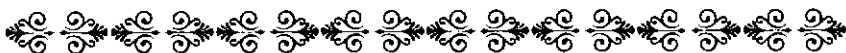


نمی تواند زمامدار و مدیر امور اجتماعی مردم باشد، تکلیف حکومت در عصر غیبت چه می شود؟<sup>۴۴</sup>

با فرض نبود امام - که چنین فرض نداریم - یا عدم حضور امام، مانند زمان ما که امام غایب است، آیا حاکم حتماً باید فقیه جامع شرایط باشد یا چنین چیزی لازم نیست؟ آیا حاکم را باید مردم انتخاب کنند؟ و «امرهم شوری بینهم» را باید اجرا کرد؟<sup>۴۵</sup> آیا اسلام برای دوره عدم حضور معصوم درباره حکومت دستور خاصی داده یا نه؟

**ولایت فقیه** از آن جایی که ثابت شد: حکومت و رهبری اجتماعی و سیاسی، پدیده ای اجتناب ناپذیر است و از نظر اسلام، حکومت و سرپرستی اجتماع و حفظ و اجرای احکام الهی از مهم ترین اجزای تجزیه ناپذیر احکام اسلام و از شئون دین الهی شمرده می شود و به همان دلیلی که دین تعطیل پذیر نیست، حکومت نیز نمی تواند تعطیلی پذیرد. با وجود پیامبر و حضور امام معصوم، مرجعیت سیاسی جامعه همانند مرجعیت دینی بر عهده پیامبر و یا امام است، حال باید دید که آیا اسلام درباره اصل و نوع و چگونگی حکومت در عصر غیبت نظری دارد و تکلیفی را معین کرده و یا آن که سکوت اختیار کرده است؟ اگر نظری دارد، آیا فردی را معرفی و نصب کرده یا آن که به مردم اختیار داده تا هر که را بخواهند، به رهبری انتخاب کنند و یا آن که درباره افراد خاصی نظر دارد و معیار و شرایطی را بیان کرده است و مردم را در انتخاب افراد، براساس همان معیارها آزاد گذاشته تا هر که را دارای شرایط دیدند، برگزینند؟

از مجموعه نوشته ها و گفته های استاد نظریه نصب عام فقیه به رهبری استفاده می شود. وی معتقد است: فقیه جامع شرایط در عصر غیبت، رهبر جامعه و



نایب عام امام است، نه وکیل و نایب مردم. و رأی مردم را در پذیرش و انتخاب فقیه به رهبری، خواه بی واسطه یا به واسطه خبرگان منتخب در فعلیت یافتن و کارآمد شدن رهبری، مؤثر می‌داند.

۱. **الله نصب عام** . قدسی و الهی بودن منصب حکومت: در شرح شئون و وظایف سه گانه پیامبر و امامان معصوم که عبارت اند از: تبلیغ احکام، قضاوت و مدیریت سیاسی جامعه، با اشاره به تعطیل ناپذیری آن شئون با رحلت پیامبر و یا غیبت امام می‌نویسد:

«هر سه شأن و مقام مقدس است و باید توسط خدا معین شود، یا به طور فردی و شخصی و یا به طور کلی و عام با بیان شرایط و معیارها که مردم باید کسی را برای تصدی آن مناصب بپذیرند که واجد شرایط و دارای معیارهای تعیین شده از سوی خداست. و در این صورت، باید گفت آن شخص را خدا معین کرده است، هر چند تا مردم نپذیرند اثری نخواهد داشت. تا این جا هیچ بحثی از نظر اصول اسلامی نیست. اگر کسی ادعا بکند که من مفتی هستم، فتوی می‌دهم و شما باید عمل کنید - که ادعای شأن بیان و تبلیغ احکام الهی است - این

به هر حال، دیدگاه استاد آن است که با مراجعه و دقت در آیات و روایات و سیره رسول خدا و امامان دین و با شناخت درست دین و آگاهی به احکام الهی، به روشنی استفاده می‌شود که دین و احکام آن در یک سلسله دستورات العمل های فردی، عبادی و معنوی منحصر نیست. دین به حکم جامعیت و جاودانگی اش برای همه شئون زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی، از نظر عبادات، معاملات، سیاست، اقتصاد و ارتباطات داخلی و خارجی، قانون و برنامه دارد. دین و دولت و عبادت و سیاست، در متن اسلام درهم تنیده و تجزیه ناپذیر است. حکومت و شئون رهبری که بخش وسیعی از احکام شریعت را دربر می‌گیرد، جزو بافت تجزیه ناپذیر اسلام است. ◊



مقام مقدس است. شما باید حساب کنید، ببینید صلاحیت بیان احکام الهی - که اول از خدا به پیغمبر ابلاغ شده و از پیغمبر به امام رسیده و از امام به یک افرادی که واجد شرایطی بوده‌اند، رسیده - در این شخص هست یا نه؟ آیا مصداق آن مقام مقدس هست یا نه؟ «أما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه تاركاً لِهواه مطيعاً لأمر مولا» است؟

هرکس از فقهای باشد که می‌تواند مالک نفس خودش باشد، نگهدار دین باشد، از هوای نفس جدا و مطیع امر مولایش باشد، آن وقت شما بدانید که او لیاقت مقام مقدس مرجعیت و فتوی دادن را دارد. «۴۶»

«در مورد قضاوت نیز همین جور است. هرکس دارای فلان صفات باشد می‌تواند قاضی باشد:

«انظروا إلی من روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا» آن کسی که حدیث ما را روایت کرده باشد و دقیق باشد در حلال و حرام ما، عادل باشد، درستکار باشد، «فقد جعلته علیکم حاکماً»؛ من او را بر شما حاکم قرار دادم.

اسلام می‌گوید: اساساً این مقام آن قدر مقدس است که ناپاک ولو در کار دیگری غیر امر قضاوت ناپاک باشد، حق نشستن در این مسند مقدس را ندارد، ولی اگر شخصی همه این شرایط را که اسلام معین کرده است، دارا باشد، باید گفت این آدم را خدا معین کرده است. «۴۷»

مسئله حکومت در عصر غیبت نیز همین طور است، یعنی فرد خاصی برای تصدی آن منصوص و منصوب نیست و لکن به نحو عام و کلی با ذکر



شرایط از جانب خداوند معین شده است:

«آن حکومتی که باید میان مردم باشد باید واجد شرایطی باشد که آن شرایط را اسلام معین کرده است. اگر آن شرایطی را که اسلام معین کرده است، داشته باشد، همان طور که مفتی بدون این که خدا شخصش را معین کرده باشد، با آن شرایط می تواند فتوی بدهد، حاکم هم بدون این که خدا شخصش را معین کرده باشد، می تواند در میان مردم حکومت بکند.»<sup>۴۸</sup>

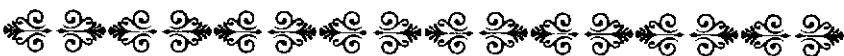
نتیجه بحث آن که با توجه به مقدس و الهی بودن شأن فتوی، قضا و زعامت سیاسی، متصدیان این مناصب و شئون باید از جانب خدا معین و نصب شده باشند؛ یا به گونه ای خاص، مانند: پیامبر اکرم و امامان دوازده گانه معصوم و نمایندگان خاص آنان همانند مالک اشتر و یا به گونه ای عام و کلی با ذکر شرایط و معیارها، مانند: فقیه جامع شرایط در عصر غیبت.

بنابراین، در دوره غیبت فرد خاصی با نام و نشان فامیلی، خانوادگی و نژادی به مرجعیت دینی، قضایی و سیاسی نصب و تعیین نشده است، اما به طور عام و کلی مجتهد و فقیه دارای شرایط در هر سه منصب نایب عام امام به شمار می آید.<sup>۴۹</sup>

آری، در عصر غیبت برای به فعلیت رسیدن و کارآمد شدن هر سه منصب، خواست و رأی و پذیرش مردم جایگاه ویژه و تأثیرگذاری دارد، اما در چارچوب و حوزه دارندگان شرایطی که اسلام بیان و معین کرده است.

تا مردم نخواهند و رجوع و حمایت نکنند، کسی هر چند مجتهد و فقیه و ارسته ای باشد، عنوان مرجعیت تقلید، قضاوت و داوری و زعامت و رهبری را پیدا نمی کند.

اما باید توجه داشت که اگر مردم هیچ یک از دارندگان شرایط را نپذیرند و



یا غیر آنان را به دلخواه و هوی و هوس بپذیرند، به ترك و تعطیلی احکام الهی و هرج و مرج و ناامنی و حاکمیت غیر قانونی و طاغوت خواهد انجامید. تفاوت جایگاه نقش تعیین کننده رأی و انتخاب مردم و حاکمیت خواه بی واسطه یا بواسطه خبرگان برگزیده با نظام های دموکراسی غربی، در همین نکته باریک تر از موی نهفته است.

۲. انتقال شئون و مناصب پیامبر و امام به فقیه: در اسلام سلسله اختیاراتی به پیغمبر در مسائل اداره جامعه اسلامی داده شده است. بنابراین، مجتهد باید تشخیص بدهد که کدام کار پیغمبر از وحی بوده و کدام کار پیغمبر به دلیل اختیار او، تا آن گاه درباره آنچه به موجب اختیار پیغمبر بوده، بنابراین آن که زمان پیغمبر عوض شده، تصمیمی دیگرگونه گرفته شود.

«این اختیارات از پیغمبر به امام و از امام به حاکم شرعی مسلمین منتقل می شود.

بسیاری از تحریم ها و تحلیل هایی که فقها کرده اند - که همه هم امروز قبول دارند - بر همین اساس بوده است.

و اختیارات حاکم در تحریم و تحلیل ها، برابر مصالح و مفاسد اجتماعی و زمان غیر از مسئله تزاحم است بلکه به صرف اختیاراتی است که به فقیه داده شده است. ۵۰۴

ایشان، در بحث نقش علمای دین در عصر غیبت و اختیاراتی که در خود متن دین برای مجتهد در نظر گرفته شده و حق حاکمیت الهی برای فقیه در وضع قانون کلی و مصوبات فرعی و نیز در عرصه اجرای احکام در میان مباحثی که مطرح کرده اند، به نکات و مطالب راه گشایی اشاره کرده است:

«ای بسا که یک مجتهد می تواند یک حلال منصوص شرعی را



به خاطر مفسده‌ای که عقلش کشف کرده، تحریم کند، یا حتی یک واجب را تحریم کند، یا یک حرام را به حکم مصلحت لازم تری که فقط عقلش آن را کشف کرده، واجب کند.

و دین چیزی نیست که مجتهد از خودش اختراع کرده باشد. راهی است که خود اسلام جلو پای مجتهد گذاشته، مجتهدین در عصر اسلام، (غیبت) کار انبیای امت را می‌کنند، یعنی باید بکنند. «۵۱»

وی در بحث نقش علمای دین در شریعت ختمیه و برشمردن وظایف بزرگ آنان می‌نویسد:

«علمای دین در عصر خاتمیت که عصر علم است، قادرند با معرفت به اصول کلی اسلام و شناخت شرایط زمان و مکان آن کلیات را با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی تطبیق دهند و حکم الهی را استخراج و استنباط نمایند.

نام این عمل اجتهاد است. علمای شایسته امت اسلامی بسیاری از وظایفی را که پیامبران تبلیغی و قسمتی از وظایف پیامبران تشریحی را بدون آن که خود مشرع باشند، با عمل اجتهاد و با وظیفه خاص رهبری امت انجام می‌دهند. «۵۲»

و در بخش شمارش مشخصات اسلام در بعد ایدئولوژیک، به مسئله تقدّم حق جامعه بر حق فرد و تزاخم میان آن دو اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«حق جامعه بر حق فرد و حق عام بر حق خاص، تقدّم می‌یابد و حاکم شرعی در این موارد تصمیم می‌گیرد. «۵۳»



۳. مقایسه رهبری سیاسی با فتوی و قضاوت: استاد مقام رهبری سیاسی جامعه را بسان مقام فتوی و قضاوت در دوره غیبت، جانشینی پیامبر و امام معصوم برمی شمرد و آن را مقدس یاد می کند و تصریح می کند:

«هر سه مقام مقدس است و باید توسط خدا معین شود، یا به طور شخصی و یا به طور کلی شرایطی برای آن ذکر کرده باشد... تا این جا هیچ بحثی از نظر اصول اسلامی نیست.»<sup>۵۴</sup>

۴. استدلال به روایات: در مواردی استاد به طور ضمنی استدلال به روایات کرده است، از جمله: با اشاره به مقبوله ابن حنظله می گوید:

۱. امام می آید نایب عام معین می کند، در آن جا اینچور می گوید:

«انظروا إلی من روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا فقد جعلته علیکم حاکماً».

کسی که حدیث ما را روایت کرده باشد و دقیق باشد، در حلال و حرام ما عادل باشد، من او را بر شما حاکم قرار دادم.»<sup>۵۵</sup>

۲. با اشاره به تویق شریف «واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة حدیثنا فانهم حجتي علیکم و أنا حجة الله» در شرح «الحوادث الواقعة» می نویسد:

«بدیهی است که مشکلات جامعه بشری نو می شود و مشکلات نورا حلّ نو می خواهد: «الحوادث الواقعة» چیزی جز پدیده های نوظهور نیست که حل آنها بر عهده حاملان معارف اسلامی است.»



آن گاه اضافه می کند:

«سرّ ضرورت وجود مجتهد در هر دوره و ضرورت تقلید و رجوع به مجتهد زنده همین است.» ۵۶

۵. دلیل عقلی: شاید مهم ترین دلیل استاد بر نصب عام فقیه به رهبری دلیل عقلی با توجه به جامعیت و همه جانبه‌گی احکام اسلام است. استاد در تبیین این دلیل بیان‌های مختلفی دارد که به دلیل اهمیت بحث از چندین مورد یاد می‌کنیم:

۱. پیغمبر که می‌میرد، مقام قضاوت که نمی‌میرد، چون مردم به قضاوت احتیاج دارند. بعد از پیغمبر هم بین مردم مشاجرات صورت می‌گیرد و باید مقامی باشد که بین آنها فصل خصومت بکند. آن وقت باید پیغمبر تکلیف قضاوت را بعد از خودش مشخص بکند که بعد از من چه کسی باید قاضی باشد.

ما شیعیان می‌گوییم: این مقام امامت است، مقام حکومت است، با مردن پیغمبر که حکومت ساقط نمی‌شود، چون بعد از پیغمبر مردم به آن احتیاج دارند و باید کسی این مقام را داشته باشد.» ۵۷

۲. استاد از بحث گذشته نتیجه می‌گیرد که باید بعد از رحلت پیغمبر کسی به جای او متصدی مقام قضاوت و رهبری باشد و به اعتقاد شیعیان جانشین قضایی و سیاسی رسول خدا کسی جز امام معصوم نمی‌تواند باشد. آن گاه در ادامه می‌افزاید:

«بعد از پیغمبر امام است. اما دوره امامت که منقضی شد،



امامی دیگر ظهور ندارد که مردم در حوایج اجتماعی به او رجوع بکنند، چه کار می کنند؟ امام می آید نایب عام معین می کند. ۵۸۴

۳. بی توجهی و غفلت برخی از فقها نسبت به مسئله مهم حکومت و ولایت را مورد نقد قرار می دهد و در ردّ نظر بعضی فقها مبنی بر حکم به اباحه انفال می نویسد:

«این جا بار دیگر اهمیت مسئله حکومت و ولایت از یک طرف و کوتاهی نظر فقها و شیعه از طرف دیگر ظاهر می شود. چگونه ممکن است غیبت امام سبب شود این فلسفه بزرگ معطل بماند و اراضی انفال حکم اموال شخصی و منقول را پیدا کند؟» ۵۹۴

استاد، با ذکر سه دلیل، استدلال برخی از فقها را به روایات، برای حکم به اباحه اراضی موات و انفال مردود و ناتمام می داند و آن را ناشی از غفلت از مسئله با اهمیت ولایت و حکومت اسلامی در زمان غیبت برمی شمرد. در جای دیگر نیز گفته های فقیهان را، با وجود آن که ناشی از بی توجهی به همه جانبگی اسلام و مسئله حکومت یاد می کند. مبادی فقه اسلامی غنی و عمیق و پر بار است. ۶۰

۴. این دین دین خاتم است و اختصاص به زمان معین و یا منطقه ای معین ندارد. دینی است که برای نظام زندگی و پیشرفت زندگی بشر آمده است. در فقه مواردی وجود دارد که فقیهان به طور جزم، به لزوم و وجوب چیزی فتوی داده اند، فقط به دلیل اهمیت موضوع؛ یعنی با این که دلیل نقلی از آیه و حدیث به طور صریح و کافی نداریم و همچنین اجماع معتبری نیز در کار نیست، فقیهان از نظر اهمیت موضوع و از منظر آشنایی به روح اسلام که موضوعات



مهم را بلا تکلیف نمی گذارد، جزم می کنند که حکم الهی در این مورد باید چنین باشد. مثل آنچه در مسئله ولایت حاکم و متفرعات آن فتوی داده اند.<sup>۶۱</sup> استاد چنین پیش می نهد که فقها باید به طور فراگیر و با توجه به جامعیت و همه جانبگی دین و شناخت نیازها و درک اهمیت ها برای پاسخ گویی به نیازها عقل را به کار بندند و به صرف این که دلیل لفظی نیست، متوقف نشوند. بنابراین، به استناد آنچه از استاد نقل کردیم، مقام و رهبری سیاسی جامعه را در دوره غیبت همانند مقام فتوی و قضاوت فقهی جامع شرایط بر عهده دارد که امام عصر او را به طور عام به نیابت خود نصب فرموده است.

#### ولایت یا وکالت

از آن جایی که استاد دیدگاه نصب عام را پذیرفته و رأی مردم را در انتخاب رهبر، خواه مستقیم یا از طریق خبرگان منتخب، در فعلیت یافتن و کارآمدی رهبری مؤثر می داند، دیگر بهانه ای برای نسبت دادن نظریه وکالت و نیابت از مردم به استاد باقی نمی ماند. افزون بر این که خود استاد، بر نفی وکالت و نیابت از مردم و اثبات نیابت عام از جانب امام و ولایت بر مردم تصریح کرده است - اصولاً فرضیه وکالت و نیابت فقیه از جانب مردم، پایه ای ندارد و مخالف موازین اسلامی و دارای پیامدهای التزام ناپذیر است. استاد در بحث از الهی بودن حق حاکمیت برای کسانی که دارای تقرب، عدالت و علم هستند، می آورد:

«قهرأ ماهیت حکومت ولایت بر جامعه است، نه نیابت از جامعه و وکالت از جامعه. فقه هم این مسئله را به عنوان ولایت حاکم مطرح کرده است؛ از نوع ولایتی که بر قصر و غیب دارد. پس ملاءک انتخاب مردم نیست. انطباق با معیارهای الهی است و با آن انطباق خود به خود حاکم می شود





و مانعی نیست که در آن واحدها حاکم شرعی و ولی شرعی وجود داشته باشد. « ۶۲

بدیهی است که مراد استاد از نفی دخالت و انتخاب مردم و التزام به تعدد حاکمان شرعی در آن واحد، با توجه به دیگر سخنان و مبانی فقهی و سیاسی او، مربوط به مرحله نصب عام است و اما در مرحله فعلیت و خارجیت و کارآمدی حاکم شرعی، انتخاب مردم یکی از راه‌های مورد قبول استاد و وحدت و تمرکز رهبری بالفعل نیز مطلب ثابت فقهی و مورد تأیید ایشان است. استاد نصب عام فقیه را به رهبری و زعامت سیاسی جامعه، مانند نصب عام فقیه به منصب فتوی و قضا می‌داند؛ یعنی دین، فقیه دارای شرایط را به منصب فتوی نصب کرده است، اما برای به فعلیت رسیدن و عملی شدن آن منصب در خارج باید دید که آیا مردم آن را می‌پذیرند یا نه، چنان‌که در مورد قضاوت نیز همین‌گونه است.

پس در مورد منصب حکومت و مدیریت سیاسی جامعه نیز فقیه را دین به گونه عام نصب کرده، اما کارآمدی و به فعلیت رسیدن و منشأ اثر خارجی بودن حکومت فقیه، در گرو اقبال عمومی و انتخاب مردم است.

مقام ثبوت و اثبات در فرق میان نصب عام و نقش رأی مردم و جمع میان آن دو، می‌توان این چنین گفت: ولایت فقیه، با نصب عام پیامبر و امام معصوم در مقام ثبوت و واقع و نفس الامر و فی نفسه، حقی الهی است و نقش انتخاب و پذیرش مردم به مقام اثبات و فعلیت و خارجیت برمی‌گردد. بنابراین، ولایت فقیه ثبوت الهی و اثبات مردمی دارد. مردم با اقبال و انتخاب خود، ولایت شرعی فقیه را به فعلیت می‌رسانند و منشأ اثر خارجی می‌سازند، نه آن‌که با انتخاب خود به ولایت فقیه ثبوت ببخشند و به او ولایت بدهند.



استاد در تعریف ولای امامت و رهبری آورده است:

«این نوع از ولاء را اگر به امام نسبت دهیم، به معنای حق پیشوایی و مرجعیت دینی است، و اگر به افراد امت نسبت دهیم، به معنای پذیرش و قبول این حق است.»<sup>۶۳</sup>

استاد فرزانه حضرت آقای جوادی آملی نیز در رد نظریه وکالت و نیابت فقیه از مردم و تبیین نظریه نصب عام می گوید:

«مخالفان و موافقان ولایت فقیه، دو نمونه از ولایت فقیه جامع الشرایط را پذیرفته اند: نمونه اول این است که مردم وقتی مرجعیت یک مرجع تقلید را می پذیرند، آیا او را به عنوان وکیل انتخاب می کنند یا به عنوان ولی در فتوی؟ واقعیت این است که دین فقیه جامع الشرایط را به این سمت نصب کرده است، ولی عملی شدن این سمت وابسته به پذیرش مردم است و اگر به هر دلیل مردم به او رجوع نکردند، مرجعیت او به فعلیت نمی رسد.

نمونه دیگر، مسئله قضای فقیه در عصر غیبت است که همه پذیرفته اند: آیا فقیه در سمت قضا وکیل مردم است، یا دین او را به پست قضا نصب کرده است؟ هیچ سمتی از طرف مردم برای او انشا نمی شود و به او داده نمی شود، با مراجعه و پذیرش مردم قضای او به فعلیت می رسد. در نمونه سوم، یعنی ولایت فقیه نیز توکیل نیست بلکه تولی و پذیرش است.»<sup>۶۴</sup>

ثبوت و مشروعیت ولایت فقیه با نصب عام از جانب امام معصوم صورت می گیرد و اثبات و تأثیرگذاری و کارآمدی خارجی او وابسته به گزینش و



پذیرش مردم است. آثار و نتایج اعتقاد به جمع میان این دو مؤلفه را دقت و توجه می‌طلبد. تا پذیرش و حمایت مردمی نباشد رهبری مشروع، هیچ تأثیری ندارد و تا مشروعیت الهی نباشد، اقبال و خواست عمومی فاقد اعتبار است. اگر رئیس جمهور نیز با نصب فقیه نباشد غیر مشروع و طاغوت است و همین نظر، بر مبنای قانون اساسی، حکم ریاست جمهوری منتخب مردم را باید رهبری تنفیذ کند. ۶۵

ولایت یا نظارت ولایت به معنای رهبری و مدیریت، سازمان‌دهی و سامان بخشیدن به امور اجتماعی است. مدیریت لزوماً به معنای مباشرت در تمام امور نیست که این نه لازم است و نه ممکن، وانگهی به معنای ممنوعیت از مباشرت و لزوم واگذاری به دیگران و بسنده کردن به صرف نظارت و ارشاد نیز نیست.

برای نوع و شیوه مدیریت از جهت مباشرت و مستقیم و یا واگذاری بخش‌هایی از مسئولیت‌ها به دیگر افراد کاردان و مورد اعتماد، باید صلاح دید رهبری و شرایط و مقتضیات را نگرست، چنان‌که در همه جوامع و سیستم‌های حکومتی دنیا معمول بوده و هست.

اما اگر مقصود از نظارت در مقابل ولایت، تنها اشراف بر حسن جریان امور و راهنمایی و ارشاد مدیران باشد و دیگر هیچ، به طوری که با ارشاد و تذکر به موقع و لازم دیگر وظیفه و مسئولیتی نباشد و به اصطلاح ناظر چنین بگوید که:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

این گونه از نظارت که تنها به معنای ارشاد و هدایت است و در صورت کم‌کاری، بدکاری و تخلف مسئولان، رهبری حق بازخواست و تصمیم‌گیری



بر عزل و یا هر برخورد با آنان را نداشته باشد، با حکمت و جود رهبری سازگار نیست و با سخنان و مبانی فقهی و سیاسی شهید مطهری نیز نمی خواند. استاد بحث بسیار دقیق و راه گشایی را در رابطه با تعریف رهبری و راهنمایی و تفکیک آن دو از یکدیگر درمی افکند که با توجه به آن بحث، دیگر جایی برای شبهه نظارت و نسبت دادن آن به وی نمی ماند.

تفاوت راهنمایی با رهبری  
مدیریت و رهبری (امامت و زعامت سیاسی جامعه)، جایگاه و شأنی است برای کشف و شناسایی امکانات بالفعل و بالقوه و استخراج و تصفیه و به کارگیری آن.

مدیر و رهبر، نیروها را برای مبارزه با عوامل فساد و ایجاد امنیت و عدالت و سامان و سازمان بخشیدن به امور اجتماعی مردم، بسیج می کند و به حرکت وامی دارد. و اما شأن راهنمایی و تبلیغ به مرجعیت دینی برمی گردد. ۶۶ تفاوت راهنمایی با رهبری، همان تفاوت نبوت و امامت و تفاوت مرجعیت و ولایت است که دو جایگاه و شأن جداگانه دارند و میان هر یک با دیگری نسبت عموم و خصوص من وجه است که در مواردی نسبت به افرادی اجتماع می یابد. بنابراین، بعضی از پیامبران، مانند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و حضرت خاتم هم منصب نبوت و راهنمایی را داشته اند و هم شأن امامت و رهبری را.

مثلاً در مورد ابراهیم آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَاتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَاتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ قَالَ لَهُ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَتَيْتَنِي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». فَمَنْ عَظَمَهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمِ

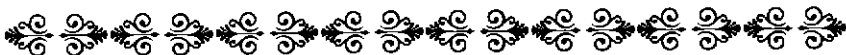


”قال: ربّ ومن ذریّتی. قال: لاینال عهدی الظالمین“؛<sup>۶۷</sup>  
 آن گاه که پروردگار ابراهیم را با آزمون هایی سخت و دشوار  
 آزمود و او نیز از عهده آزمون های دشوار الهی برآمد و پس از  
 آن که او را به مقام بندگی، نبوت، رسالت، خلقت و دوستی  
 برگزید، پس از پیمودن این مراحل و برخوردارگی از همه آنها،  
 خداوند او را به مقام امامت و رهبری انتخاب کرد.

بعضی از پیامبران منصب نبوت و راهنمایی داشتند، اما امام و رهبر نبودند. و  
 بعضی از افراد مانند پیشوایان معصوم، پیامبر و نبی نیستند، اما امامت و رهبری  
 دارند و تبلیغ و راهنمایی را که شأنی از شئون پیامبر اکرم (ص) است، نه از آن روی  
 که نبی باشند، بلکه از آن روی که وصی اند، بر عهده دارند.<sup>۶۸</sup>  
 بنابراین، افزون بر ضرورت راهنمایی، تبلیغ و آموزش و اطلاع رسانی بر  
 عهده نبی است، رهبری و مدیریت نیز ضروری و شأن امامت است.  
 و نیاز به رهبر و رهبری، زیربنای تعلیمات انبیاست.<sup>۶۹</sup>

رهبری، عالی ترین و دشوارترین مقام انسان همان شأن و منصب رهبری است که باید  
 و دشوارترین مقام:  
 جامع ترین و کامل ترین افراد در هر زمانی متصدی آن باشند؛<sup>۷۰</sup> رسول خدا و  
 سپس امام معصوم و منصوب و منصوص وی در عصر غیبت فقیه جامع شرایط  
 که به طور نص و نصب عام بر این منصب برگزیده شده است.  
 رهبری و مدیریت در امور اجتماعی خود یک فن و دانش بوده و افزون بر  
 داشتن استعداد های ذاتی و فطری آموختنی و دریافتنی است.  
 برای درک صحیح اصول رهبری و مدیریت در اسلام، می توان از دو منبع  
 استفاده کرد:

۱. سیره رسول اکرم و علی (ع) و سایر ائمه اطهار که بنابراین، آموختن



قسمتی از سیره برای شناخت اصول رهبری است.

۲. دستورالعمل‌های آن بزرگواران که به نمایندگان خود، در مقام رهبری مردم داده‌اند که در زمان مالک اشتر و دیگر والیان، مانند: عثمان بن حنیف، قثم بن عباس، محمد بن ابوبکر و ابن عباس، صدها نکته روانی و اجتماعی درباره مدیریت و رهبری و اصول و فروع آن می‌توان کشف کرد.<sup>۷۱</sup>

تفاوت مرجعیت  
و رهبری

تفاوت مقام راهنما و مقام رهبر که در مورد منصب نبوت و امامت مطرح شد، در مورد مرجعیت دینی و منصب فتوی از یک سو و زعامت سیاسی و منصب رهبری از سوی دیگر، قابل تطبیق و طرح است. مرجعیت با رهبری تفاوت دارد. شاید کسی که مرجع است، رهبر نیز باشد و شاید رهبر نباشد. ممکن است کسی مرجع نباشد، اما شایسته رهبری باشد؛ میان مرجعیت و رهبری نیز عموم و خصوص من وجه است.

آنچه مورد نظر امام خمینی در دستور به بازبینی و تجدیدنظر در قانون اساسی رخ داد و شرط مرجعیت از شروط رهبری حذف شد، بنابر همین پایه است.

«من از ابتداء معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند.»<sup>۷۲</sup>

به هر حال، اگر رهبر مرجع باشد بی اشکال و بلکه بسیار مطلوب است، اما ادعای این که تنها مرجع می‌تواند رهبر باشد و میان آن دو تلازم برقرار است، با توجه به آنچه در تعریف رهبری و خصوصیات آن گفته شد، سخن بی پایه‌ای است.

«اما مطلبی که مسخره است و از بی خبری مردم ما حکایت



می‌کند، این است که هرکس که مدتی فقه و اصول خواند و اطلاعات محدودی در همین زمینه کسب کرد و رساله‌ای نوشت، فوراً مریدها می‌نویسند: رهبر عالی قدر مذهب تشیع. به همین دلیل، مسئله مرجع به جای رهبر، یکی از اساسی‌ترین مشکلات جهان شیعه است. نیروهای شیعه را همین نقطه جمود جامد کرده که جامعه ما مراجع را که حداکثر صلاح آنها صلاحیت در ابلاغ فقه است، به جای رهبر می‌گیرند و حال آن که ابلاغ فتوی‌جانشینی مقام نبوت و رسالت در قسمتی از احکام است، اما رهبری جانشینی مقام امامت است که هم عهده‌دار ابلاغ فتوی است و هم عهده‌دار زعامت مسلمین.<sup>۷۳</sup>

راستی اگر مقصود استاد و یا هرکس دیگری از ولایت فقیه همان ابلاغ و فتوی و ارشاد و راهنمایی باشد که بر عهده مرجع تقلید است و از وی نیز ساخته است، دیگر چه نیازی به شأن مرجعیت سیاسی باقی می‌ماند که استاد آن را متفاوت و متغایر با مرجعیت فتوی و برتر از آن می‌داند؟

بنابراین، میان شأن مرجعیت دینی (راهنمایی، ابلاغ و اطلاع‌رسانی و فتوی‌دادن) با شأن زعامت سیاسی (رهبری و مدیریت امور اجتماعی) تفاوت است و درباره کسی که صلاحیت مرجعیت در فتوی دارد، نمی‌توان گفت که ناگزیر صلاحیت رهبری و مدیریت و مرجعیت سیاسی نیز دارد. منصب فتوی و راهنمایی و منصب مدیریت و رهبری دو شأن متفاوت از هم است که شاید از یکسو فرد مجتمع و موجود باشد، اما تلازمی میان آن دو برقرار نیست.

بنابراین، ولایت حاکم شرعی و فقیه، همان رهبری و مدیریت جامعه خواهد بود که حکمت و جود و رسالت و مسئولیتش، سامان و سازمان



بخشیدن به امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی مسلمانان است و ناگزیر وظیفه و مسئولیت رهبری ولی فقیه و حاکم شرعی، نمی تواند در نظارت بر حسن جریان امور اجتماعی و صرف ارشاد و راهنمایی مسئولان نظام خلاصه شود، زیرا این مقدار مسئولیت را مرجع تقلید نیز باید داشته باشد.

پس نظارت ولی فقیه از سنخ رهبری و مدیریت است که در صورت لزوم آن را به کار می بندد، نه آن که فقط ارشاد و راهنمایی باشد و اگر مؤثر واقع نشد، مسئولیتش ساقط شود.

مسئول رهبری نهضت و حکومت اسلامی از جمله مباحثی که استاد با دغدغه و حساسیت تام مورد توجه قرار داده و زمزمه ها و توطئه خلع ید روحانیان و کنار گذاشتن آنان را از صحنه مدیریت سیاسی جامعه خنثی و بر ملا کرده، بحثی است درباره رهبری نهضت و لزوم حضور دایمی روحانیان در عرصه های مختلف اجتماعی و سیاسی و مدیریتی. در بحث رهبری نهضت و نیازمندی هر نهضتی به رهبر و رهبری با صراحت اعلام می کند:

«تنها روحانیت است که می تواند (و باید) نهضت اسلامی را رهبری نماید.»<sup>۷۴</sup>

«علمای اسلامی متخصص در این فرهنگ عظیم و آگاه به زمان هستند که می توانند و هم باید نهضت را رهبری نمایند.»<sup>۷۵</sup>

عده ای رهبری به اصطلاح سنتی را به نقد کشیده و انتقال رهبری را از متولیان مذهبی و روحانی به طبقه به اصطلاح روشنفکر خواستار شده اند. آنان به خیال خامشان می خواهند از منبع عظیم حرکت و انرژی اسلام شیعی، برای نجات مردم بهره بگیرند.<sup>۷۶</sup>





«این روشنفکران محترم کمی دیر از خواب برخاسته اند، زیرا متولیان قدیمی این منبع عظیم حرکت و انرژی، نشان دادند که خود طرز بهره برداری از این منبع عظیم را خوب می دانند و بنابراین، فرصت خلع ید به کسی نخواهند داد.

بهتر است که این روشنفکران عزیز که هر روز صبح به امید انتقال از خواب برمی خیزند و هر شب خلع ید خواب می بینند، فکر کار [دیگری باشند] و خدمت دیگری به عالم انسانیت بفرمایند.

بگذارید اسلام و فرهنگ اسلامی و منابع انرژی روانی اسلامی در اختیار همان متولیان باقی بماند که در همان فضا پرورش یافته و همان رنگ و بو را یافته اند و مردم ما هم با آهنگ و صدای آنها بهتر آشنا هستند. ۷۷۱

در جای دیگر، استاد نسبت به خطر برکنار کردن روحانیت از صحنه هشدار می دهد:

«... می خواهند مانند نهضت مشروطیت و نهضت استقلال عراق و نهضت ملی ایران، پس از آن که با قدرت روحانیت مرحله اول یعنی براندازی رژیم را گذراندند، روحانیون را کنار بزنند و بدنام کنند و خود زمام امور را به دست بگیرند. ۷۸۱»

استاد با بیان نقش روحانیت شیعه در شکل گیری و پیروزی نهضت های ضد استعماری و ضد استبدادی می نویسد:

«انقلاب ایران، اگر در آینده بخواهد به نتیجه برسد و هم چنان پیروزمندانه به پیش برود، می باید باز هم روی دوش روحانیون و روحانیت قرار داشته باشد. اگر این پرچمداری از



دست روحانیت گرفته شود و به دست به اصطلاح روشنفکر بیفتد، یک قرن که هیچ، یک نسل که بگذرد اسلام به کلی مسخ می شود.<sup>۷۸</sup>

آن گاه برای آن که روحانیت توان مندانه و با قدرت نهضت را رهبری کند، پیش نهاد اصلاح وضع سازمان روحانیت را به طور جدی و مبارزه با آفت های موجود در سازمان روحانیت را امری لازم برمی شمرد.<sup>۷۹</sup>

بنابراین، آشنایی به زبان زمان و شرایط و مقتضیات زمان و نیازها و دردها و درمان های زمان را برای رهبری نهضت امری ضروری می داند.

«ما امروز هم به خواجه نصیرالدین ها، بوعلی سیناها، ملاصدراها، شیخ انصاری ها، شیخ بهایی ها، محقق حلی ها، علامه حلی ها احتیاج داریم، اما خواجه نصیرالدین و بوعلی سینا و شیخ انصاری قرن چهاردهم و متعلق به قرن حاضر، نه قرن چهارم و هفتم و سیزدهم.»<sup>۸۰</sup>

استاد با عبرت آموزی از تجربه های تلخ تاریخ نهضت های اسلامی در گذشته، ناتمام گذاشتن نهضت را و رها کردن رهبری آن را پس از پیروزی یکی از آفات نهضت ها می شمرد و به روحانیان هشدار می دهد که دیگر بار این تجربه تلخ تکرار نشود.

«متأسفانه تاریخ نهضت های اسلامی صدساله اخیر، یک نقیصه را در رهبری روحانیت نشان می دهد و آن این که روحانیت نهضت هایی که رهبری کرده تا مرحله پیروزی بر خصم ادامه داده و از آن پس ادامه نداده و پی کار خود رفته و نتیجه زحمات او را دیگران و احیاناً دشمنان برده اند.»

استاد به نهضت و انقلاب عراق و مشروطیت ایران که با پایداری روحانیان



◊ از مجموع نوشته‌ها و گفته‌های استاد نظریه نصب عام فقیه به رهبری استفاده می‌شود. وی معتقد است: فقیه جامع شرایط در عصر غیبت، رهبر جامعه و نایب عام امام است، نه وکیل و نایب مردم. و رأی مردم را در پذیرش و انتخاب فقیه به رهبری، خواه بی‌واسطه یا به‌واسطه خبرگان منتخب در فعلیت یافتن و کارآمد شدن رهبری، مؤثر می‌داند. ◊

شیعه به ثمر رسیده، اشاره می‌کند و درباره نهضت اسلامی ایران در حال حاضر می‌نویسد:

«اکنون این نگرانی در مردم هوشمند پدید آمده است که آیا باز هم روحانیت کار خود را نیمه تمام خواهد گذاشت؟»<sup>۸۱</sup>

و به برکت همین هشدارهای به جا و به موقع و هوشمندی و درایت رهبری حکیمانه امام پس از آن، رهبری آیت الله خامنه‌ای آن تجربه‌های تلخ تکرار نشد و به موقع طرفنها و توطئه‌ها یکی پس از دیگری خنثی و برملا شد و به رغم بمباران تبلیغات گسترده دشمن از داخل و خارج، روحانیان به مسئولیت سنگین رهبری نهضت ادامه داده و خواهند داد. در هر حال، وقتی استاد با صراحت تمام اعلام می‌کند که تنها افراد شایسته رهبری می‌توانند ادامه دهنده نهضت روحانیت متعهد و حاضر در صحنه باشند و کناره‌گیری روحانیان را از ادامه نهضت‌ها در گذشته یک نقیصه و آفت بزرگ برمی‌شمرد. و روحانیت را برای رهبری قدرت‌مندانه نهضت به کسب قابلیت‌ها و زدودن آفت‌ها توصیه و سفارش می‌کند، همه اینها دلیل بر آن است که برای فقیه و حاکم شرعی در جایگاه رهبری، افزون بر سمت راهنمایی، رهبری به معنای سرپرستی و مدیریت امور اجتماعی نیز ضروری انگاشته می‌شود و گرنه برای نظارت و

ارشاد و راهنمایی، تنها این هشدارها و آفت‌ها، کسب لیاقت‌ها و قابلیت‌های بیشتر لزومی ندارد.

بنابراین، جای شبهه نیست که ولایت فقیه مورد نظر شهید مطهری صرف نظارت و راهنمایی نیست بلکه مقصود رهبری و مدیریت امور اجتماعی است که بتواند در عزل و نصب‌ها برابر مقررات و تعیین صلاحیت‌ها و برخورد با تخلفات و جلوگیری از فساد و انحراف و تصمیم‌گیری‌های حیاتی و سرنوشت‌ساز برابر مصالح کلی نظام و ملت، دخالت و اعمال ولایت و رهبری کند.

کوتاه سخن آن که: معنای ولایت فقیه نه استبداد و خودمحوری است و نه لزوماً مباشرت در تمام امور. شأن حاکم شرعی و ولی فقیه، هدایت، رهبری و مدیریت است و این به معنای نفی مباشرت و تصدی مستقیم جمیع امور و به معنای لزوم مباشرت و تصدی مستقیم همه کارها نیست، زیرا چنین نظری معقول و ممکن نخواهد بود. شیوه رهبری و مدیریت، امری عقلایی و تابع مقتضیات و شرایط است و شاید در مواردی شخص فقیه مدیریت را بر عهده گیرد، اما به طور غالب با واگذاری به دیگران و گماشتن آنان تنها اعمال رهبری و نظارت کند.

روحانیت و مشاغل دولتی با نظر به این که نوع و شیوه مدیریت دارای شکل ثابت و واحدی نیست و به اقتضای شرایط و امکانات و زمان‌ها متغیر می‌نماید، ناگزیر نه مباشرت و تصدی مستقیم در همه امور اجرایی و اجتماعی شرط رهبری و مدیریت است و نه واگذاری اداره امور به افراد شایسته با مدیریت و رهبری مخالفت دارد، چنان که مباشرت صنف و گروه خاصی به صرف وابستگی صنفی نه لازم است و نه ممنوع. بنابراین، شاید بنا به مصالح و دلایلی رهبری جامعه اداره بخش‌ها



و سازمان‌هایی را به افرادی از غیر صنف و غیر هم‌لباس‌های خود واگذار کند. برای نمونه: اهل علم و روحانی، جز در مواردی که تصدی در آن موارد تنها در صلاحیت آنان است، مانند: امامت جمعه، قضاوت و...، بنا به مصالح و دلایل خاص، تنها ناظر، هادی و راهنما باشند و این به معنای خلع ید، نفی صلاحیت و منع و تحریم نیست، چنان‌که در طول ۲۵ سال حاکمیت اسلامی به رهبری فقیه، چنین بوده است.

بیشتر مسئولیت‌های اجرایی و سیاسی دولتی کشور بر عهده غیر روحانیان (استانداران، فرمانداران، شهرداران، بخش‌داران، ده‌داران) باشد که نمایندگان سیاسی دولت اند. در مورد ریاست جمهوری، در دوره‌های نخست بنا به دلایل و شرایطی، بنابراین نبود که روحانی‌کاندیدها و داوطلب‌ها باشد، اما در دوره‌های بعد روحانیان در کنار دیگر واجدان شرایط، وارد صحنه رقابت‌های تبلیغاتی شدند و با کسب اکثریت آراء مقام ریاست جمهوری را احراز کردند.

نیز در فرض برابری روحانی با غیر روحانی از جهت شرایط مدیریت سزاوار است که روحانیان به آن سمت‌ها مشغول نشوند.

حال با توجه به روشن شدن حقیقت بحث دیدگاه شهید مطهری و معنای سخنان وی به خوبی روشن می‌شود که اگر در مواردی همانند امام از وارد نشدن روحانیت در سیستم و دستگاه اجرایی دولت سخن گفته‌اند، پیشنهادی با توجه به شرایط بوده و روشن است که با تغییر شرایط و اولویت‌ها شاید بسزد که تغییر کند.

استاد در ضمن بیان ویژگی‌های روحانیت شیعه نسبت به روحانیت اهل سنت، به استناد سخن حامد آلگار که اساس روحانیت شیعه را بر انکار حقانیت پادشاه می‌داند، می‌گوید:



«روحانیت شیعه از نظر معنوی، متکی به خدا و از نظر اجتماعی متکی به مردم است و هیچ گاه جزو دولت نبوده است... و این حقیقت در آینده هم باید محفوظ بماند.»

و سپس اضافه می کند:

«امام صریحاً فرموده اند که من موافق نیستم حتی در جمهوری اسلامی روحانیون پست های دولتی بپذیرند. البته بعضی از کارها در صلاحیت روحانیت است، از قبیل: استادی، معلمی، قضاوت... اما روحانیون نباید کار دولتی بپذیرند. آنها باید در کنار دولت بایستند و آن را ارشاد کنند. آنها باید بر فعالیت دولت نظارت و مراقبت داشته باشند. شاید یک طریق معقول برای اعمال این نظارت، تأسیس همان دایره امر به معروف و نهی از منکر است که می باید مستقل از دولت عمل کند.» ۸۲

نیز در پاسخ به پرسشی درباره وزارت امر به معروف و نهی از منکر که مورد نظر امام بوده، می گوید:

«مقصود دستگاهی که وابسته به دولت باشد و از بودجه دولت استفاده کند و تحت مقررات و ضوابط دولتی باشد، نیست. بلکه مقصودشان یک مؤسسه مستقل و وابسته به روحانیت است و این نظریه بر اساس نظریه دیگری است که ایشان درباره روحانیت دارند که روحانیت باید مستقل بماند، همچنان که در گذشته مستقل بوده است... حالا هم که باز حکومت، حکومت اسلامی می شود با این که حکومت اسلامی است، ایشان معتقدند که روحانیت باید مستقل و به صورت مردمی،



مانند همیشه باقی بماند. روحانیت آمیخته با دولت نشود. ایشان با این که روحانیین بیایند جزو دولت بشوند و پست های دولتی را رسماً اشغال بکنند، مخالف اند.

به هر حال، روحانیت نه به طور مجموعه و دستگاه روحانیت باید وابسته به دولت بشود و نه افرادی از روحانیین بیایند پست های دولتی را به جای دیگران اشغال بکنند بلکه روحانیت باید همان پست خودش را که ارشاد و هدایت و نظارت و مبارزه با انحرافات حکومت ها و دولت ها است حفظ بکند. البته این به معنی تحریم نیست به معنی پیشنهاد است. ممکن است یک وقتی ضرورت ایجاب بکند که یک فرد (روحانی) معینی چون کس دیگری نیست - یک پست دولتی را اشغال کند - دیگر نمی گوئیم چون بر روحانیین تحریم شده، نباید چنین بشود.

معنای مطلب این است که در شرایطی که روحانی و غیر روحانی هر دو وجود دارند و غیر روحانی لااقل در شرایطی مساوی با روحانی وجود دارد تا چه رسد که در شرایط بهتر وجود داشته باشد، اولویت با غیر روحانی است.<sup>۸۳</sup>

با دقت در دیدگاه استاد که برگرفته از اندیشه سیاسی امام است، به خوبی روشن می شود که با توجه به پیش بینی هایی درباره آینده جامعه و نیز با ذهنیت از بعضی افراد و یا گروه ها که ممکن است در عرصه اجرا ناموفق درآیند و آن گاه شاید افرادی تصور کنند که اگر روحانیان نهضت را رهبری کردند، حالا بعد از پیروزی، سمت ها و منصب ها را برای خود می خواهند. البته این نیز بدان معنی نیست که روحانیان تنها به تذکر و راهنمایی بسنده کنند و نهضت و سرنوشت انقلاب را به



دیگران واگذارند. بلکه همواره رهبری و مدیریت اصل نظام و انقلاب و نهضت، بر دوش روحانیان است که بهتر و بیش تر اسلام را و اهداف نهضت را می شناسند و پاسداری می کنند. بنابراین، ایشان مبارزه با انحراف ها و دولت ها و حکومت ها را و وظیفه بزرگ روحانیان برمی شمرد و رها کردن انقلاب و سپردن سرنوشت نهضت به دیگران را نقیصه مهم رهبری روحانیت در گذشته یاد می کند و ناتمام گذاشتن نهضت را بعد از پیروزی آن آفت نهضت می داند.

در هر حال، مهم رهبری و مدیریت نهضت و امور جامعه است که بنا بر اقتضای ماهیت نظام اسلامی و اهداف آن، به دلیل شایستگی هائی که دارد، تنها در صلاحیت فقیه جامعه الشریط می گنجد. اما نوع و شیوه اداره جامعه بنا به تشخیص و صلاحدید رهبری خواهد بود تا چگونه و با چه روشی، مستقیم یا با واسطه، با به کارگیری و گماردن افراد روحانی و یا غیر روحانی، تابع شرایط و مقتضیات و با استفاده از نظر کارشناسان و مشاوران، رهبری کند.

نظر امام خمینی، در شرایطی آن بود که روحانیان وارد شغل ها و سمت دولتی نشوند، اما پس از جریان های مختلف سیاسی، فکری، و اجرایی، ایشان با صراحت از آن دیدگاه عدول کرد.

بنابر عقیده ما نیز باید مناسب با مصالح نظام و انقلاب و اسلام، در حد امکان با وجود افراد صلاحیت دار غیر روحانی، روحانیان خود متصدی سمت ها و شغل های دولتی نباشند و البته این یک پیشنهاد است و معنای آن نفی صلاحیت و تحریم روحانیان نیست.

اختیارات رهبری با توجه به ماهیت رهبری و هدف و مسئولیتی که از نظر اسلام برای رهبری وجود دارد، حوزه اختیارات فقیه برای اداره امور اجتماعی مردم به فراخی حوزه اختیاراتی است که سیاستمداران و رهبرانی چون پیامبر اکرم و امامان





معصوم داشته اند. به چند مورد از سخنان استاد که دلیل این مدعی است، اشاره می شود:

۱- «موضوع اختیارات وسیع حاکم، راهی است که اسلام در بطن خودش قرار داده برای آسان بودن انطباق با نیازهای واقعی.»<sup>۸۴</sup>

یکی از عواملی که کار انطباق اسلام با مقتضیات زمان و به عبارت بهتر با نیازمندی های زمان را آسان می کند، اختیارات بسیار وسیعی است که خود اسلام به حاکم شرعی داده. دلیلش خود کارهای پیغمبر است.

پیغمبر اکرم بسیاری از کارها را به حکم اختیاراتی که به او به عنوان صاحب مسلمین داده شده، انجام می داد و لهذا خیلی چیزها را در فواصل مختلف نهی می کرد، امر می کرد. باز نهی می کرد و باز امر می کرد. اختیار داشت.»<sup>۸۵</sup>

۲- در بحث طلاق قضایی توسط حاکم شرعی می نویسد:

«من اقرار و اعتراف می کنم که فقها در مورد طلاق قضایی همیشه حرفش را می زنند، ولی خیلی کم اتفاق افتاده که یک فقیه به آن ولایت فقیهانه ای که دارد عمل کرده باشد.

خود فقیه در موارد خاصی نوعی ولایت دارد. بسیاری، حتی از معاصرین ما، این فتوی را صریح گفته اند، ولی کم اتفاق افتاده.»<sup>۸۶</sup>

۳. در بحث مالیات می نویسد:

«مسئله مالیات موضوع و امری متغیر و از اختیارات



حکومتی است. در مورد زکات هم حکومت اسلامی می تواند چیز دیگر را ولو به نام زکات وضع کند و امیرالمؤمنین (ع) به حسب مصلحت از اختیاراتی که به عنوان ولی امر شرعی داشتند، استفاده کردند و زکات بر اسب وضع کردند. پس حاکم شرعی می تواند در مورد مخصوصی، چیزهای دیگری را هم مشمول زکات کند. اختیار حاکم اسلامی، اختیار مصالح اسلامی است. اگر مصلحت ایجاب کرد، برای اتومبیل هم زکات وضع می کند. <sup>۸۷</sup>

۴- «هیچ فقیهی در این کبرای کلی شک ندارد که به خاطر مصلحت بزرگ تر اسلام باید از مصلحت کوچک تر، دست برداشت.

و به خاطر مفسده بزرگ تری که اسلام دچارش می شود، باید مفسده های کوچک تر را متحمل شد. در این [مطلب] احدی شک ندارد.

اگر می بینید به آن عمل نمی شود. به اسلام مربوط نیست، یا به این دلیل است که فقیه زمان، مصالح را تشخیص نمی دهد یا از مردم می ترسد، جرئت نمی کند، باز هم تقصیر اسلام نیست. فقیه شهادتی را که باید داشته باشد، ندارد.

اسلام چنین راه درستی را باز کرده است. <sup>۸۸</sup>

۵- «یکی دیگر از مشخصات اسلام اختیاراتی است که اسلام به حکومت اسلامی و به عبارت دیگر، به اجتماع اسلامی داده



است. این اختیارات دامنه وسیعی دارد. حکومت اسلامی در شرایط جدید و نیازمندی های جدید می تواند با توجه به اصول و مبانی اساسی اسلامی، یک سلسله مقرراتی وضع نماید که در گذشته موضوعاً متفی بوده است.

اختیارات قوه حاکمه اسلامی، شرط لازم حسن اجرای قوانین آسمانی و حسن تطبیق با مقتضیات زمان و حسن تنظیم برنامه های مخصوص هر دوره است. این اختیارات، حدود و شرایطی دارد که اکنون مجال سخن درباره آنها نیست. ۸۹»

۶- استاد در تبیین اختیارات حاکم اسلامی که اختیارات اجتماع اسلامی و مصالح اسلامی است، می نویسد:

«آیا این حقی که پیغمبر دارد، فقط مال شخص پیغمبر است؟ نه، به امام هم منتقل می شود، یعنی امام هم بعد از پیغمبر سرپرست و نماینده اجتماع می شود و این حق به او منتقل می گردد. آیا این حق منحصر به پیغمبر و امام است یا به هر کسی که از ناحیه خدا حکومت شرعی داشته باشد، به نیابت از پیغمبر و امام منتقل می شود. بله، این حق به او هم منتقل می شود. ۹۰»

نکته یادکردنی که دقت و تیزهوشی استاد را نشان می دهد، آن است که وی بعد از اشاره به حوزه بسیار وسیع اختیارات حکومت اسلامی، با ذکر مثال هایی مانند مسئله مالیات در زمان حضرت امیر(ع) و طلاق قضایی و تحریم تنباکو از میرزای شیرازی و خراب کردن منازل مسکونی مردم به امر آقای بروجردی، پس از جلب رضایت صاحبان آن با پرداخت قیمت خانه ها، برای احداث و



توسعه خیابان‌ها بر این مطلب تأکید می‌کند که مسئله اختیارات وسیع حکومت اسلامی غیر از مسئله تراحم حقوق و اهم و مهم و غیر از موضوع سماحت و سهولت شریعت و غیر از قاعده لاضرر و لاضرار و غیر از قاعده نفی عسر و حرج و مانند آن است.<sup>۹۱</sup>

سرچشمه این مطلب در توجه به تغایر احکام شرعی و احکام حکومتی نهفته است، زیرا آنچه در اهم و مهم یا به تراحم و لاضرر و نفی عسر و حرج مطرح شده، احکام ثانویه است و اما احکام حکومتی چون مغایر با احکام شرعی می‌نماید، نباید ثانوی به شمار آید، زیرا ثانویت فرع بر اولیت است.<sup>۹۲</sup>

نتیجه آن که این دسته از سخنان استاد، با صراحت تمام نظریه نصب عام را اثبات می‌کند و در ضمن به اقتضای نیابتی که فقیه از امام دارد، حوزه و قلمرو اختیار وی را به وسعت و گستردگی اختیارات حکومتی پیامبر و امام یاد می‌کند.

بنابراین، سخافت و سستی و شاید فریب کارانه بودن این سخن برملا می‌شود که گفته شده:

«آنچه از اصول مورد قبول ایشان در دست است، به هیچ روی ولایت مطلقه فقیه استتاج نمی‌شود و اصولاً ولایت مشروطه فقیه را نیز به دشواری می‌تواند قبول داشته باشد، چرا که در دید ایشان حاکم بیش از آن که ولی باشد، وکیل و منتخب مردم است... و حدود اختیارات او به همان میزانی است که مردم برای او مشخص کرده و به او تفویض کرده‌اند.<sup>۹۳</sup>»



پی نوشت ها:

۱. علل گرایش به مادی گری / ۸۷ و ۸.
۲. عدل الهی / ۸.
۳. همان / ۱۰.
۴. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱ / ۱۴.
۵. انسان و سرنوشت / ۲۰.
۶. امامت و رهبری / ۲۱۰.
۷. سیری در نهج البلاغه / ۱۰۵.
۸. جاذبه و دافعه علی / ۱۲۹.
۹. پیرامون جمهوری اسلامی / ۱۵۲.
۱۰. همان / ۱۵۰؛ سیری در نهج البلاغه / ۱۰۵.
۱۱. پیرامون جمهوری اسلامی / ۱۵۱.
۱۲. البته برخی نیز «علمانیت» به کسر عین می خوانند که به هر تقدیر به معنای سکولاریسم است؛ یعنی جدایی دین از سیاست.
۱۳. پیرامون انقلاب اسلامی / ۵۲؛ نهضت های اسلامی در صدساله اخیر / ۲۷.
۱۴. همان / ۵۶.
۱۵. نهضت های اسلامی در صدساله اخیر / ۲۹-۲۷.
۱۶. انسان و ایمان / ۸۳ و ۸۴.
۱۷. وحی و نبوت / ۱۴۹-۱۵۲.
۱۸. مجموعه مقالات انتشارات جامعه مدرسین / ۷۳.
۱۹. آشنایی با علوم اسلامی / ۲۵۲.
۲۰. سیری در نهج البلاغه / ۱۱۳.
۲۱. نظری به نظام اقتصادی اسلام / ۱۵ و ۱۶.
۲۲. نظام حقوق زن در اسلام / ۱۱۳ و ۱۱۲.
۲۳. علل گرایش به مادی گری / ۲۵۶. (گفتنی است که در تاریخ ارائه این بحث،



مسائل اقتصادی از نظر جهانی و سیستم کاپیتالیسم غرب و سوسیالیسم شرق، بسیار مطرح بوده است. بنابراین، امروزه باید گفت: بالاخص از وجهه سیاسی، حقوقی و بین المللی.

۲۴. امامت و رهبری/ ۳۲ و ۳۱.

۲۵. ر. ک: همان/ ۲۳.

۲۶. جهاد/ ۱۸.

۲۷. سیری در نهج البلاغه/ ۱۰۲ و ۱۰۱.

۲۸. سیری در نهج البلاغه/ ۱۰۲.

۲۹. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۳۰. سیری در نهج البلاغه/ ۱۰۴.

۳۱. همان/ ۱۰۴ و ...

۳۲. همان.

۳۳. امامت و رهبری/ ۲۱۰.

۳۴. سوره حشر، آیه ۷.

۳۵. سوره نساء، آیه ۶۵.

۳۶. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳۷. امامت و رهبری/ ۴۷-۵۰.

۳۸. امامت و رهبری ۷-۵۵؛ همان/ ۸۱.

۳۹. امامت و رهبری/ ۹۲.

۴۰. امامت و رهبری/ ۹۲-۹۷.

۴۱. همان/ ۹۶.

۴۲. امامت و رهبری/ ۷۰، ۷۱، ۹۶، ۱۱۲.

۴۳. امامت و رهبری/ ۸۱ و ۱۱۲ و ۱۶۳-۱۴۷.

۴۴. امامت و رهبری/ ۷۰.

۴۵. همان/ ۸۱ و ۱۴۷ و ۱۶۳.



۴۶. اسلام و مقتضیات زمان. ج ۱/۹۹.
۴۷. همان/۹۸.
۴۸. همان/۱۰۱.
۴۹. همان، ج ۱/۹۹ و ۹۸.
۵۰. همان، ج ۲/۹۲-۹۰.
۵۱. همان/۳۰.
۵۲. وحی و نبوت/۵۰.
۵۳. همان/۱۵۲.
۵۴. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱/۹۹.
۵۵. همان/۹۸.
۵۶. نهضت های اسلامی/۹۳؛ بحثی درباره مرجعیت و روحانیت/۵۷.
۵۷. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱/۹۷.
۵۸. همان/۹۸.
۵۹. نظری به نظام اقتصادی اسلام/۱۵۸.
۶۰. همان/۲۱۸؛ و نیز رجوع شود به: اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱/۸.
۶۱. بحثی درباره مرجعیت و روحانیت/۶۰؛ ده گفتار/۱۰۱؛ اسلام و مقتضیات زمان؛ ج ۱/۱۳۸.
۶۲. پیرامون جمهوری اسلامی/۱۵۳.
۶۳. ولاءها و ولایتها/۵۰.
۶۴. مجله حکومت اسلامی ویژه اندیشه و فقه سیاسی اسلام سال اول، شماره اول، پائیز ۱۳۷۵.
۶۵. صحیفه نور، ج ۹/۲۵۱.
۶۶. امدادهای غیبی/۱۳۰ و ۱۲۹.
۶۷. اصول کافی، کتاب الحجّة باب طبقات الانبیاء/۱۷۵، حدیث ۲ و ۴.
۶۸. مراجعه شود به امامت و رهبری/۲۳۵-۲۱۰؛ امدادهای غیبی/۱۳۳-۱۲۹؛ آشنایی با قرآن، ج ۷/۴۷-۵۵.
۶۹. امامت و رهبری/۲۲۶-۲۱۰.



۷۰. امامت و رهبری/ ۲۲۱؛ امدادهای غیبی/ ۱۳۰ و ۱۲۹.
۷۱. همان/ ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۱۱؛ امدادهای غیبی/ ۱۳۳-۱۲۹.
۷۲. صحیفه نور، ج ۲۱/ ۱۲۹.
۷۳. امامت و رهبری/ ۲۲۸ و ۲۲۹.
۷۴. نهضت های اسلامی/ ۷۱ و ۷۰.
۷۵. ر. ک: همان/ ۷۶.
۷۶. همان/ ۸۲ و ۸۳.
۷۷. نهضت های اسلامی/ ۸۵ و ۸۴.
۷۸. پیرامون انقلاب اسلامی/ ۱۲۵.
۷۹. همان/ ۱۹۳.
۸۰. نهضت های اسلامی در صدساله اخیر/ ۷۵.
۸۱. همان/ ۹۵ و ۹۶.
۸۲. پیرامون انقلاب اسلامی/ ۱۹۵.
۸۳. همان/ ۲۷-۲۵.
۸۴. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲/ ۶۴.
۸۵. همان/ ۶۳.
۸۶. همان/ ۵۹ و ۶۰.
۸۷. همان/ ۶۲.
۸۸. همان/ ص ۸۶.
۸۹. ختم نبوت/ ۸۶.
۹۰. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱/ ۱۹۰.
۹۱. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲/ ۹۲؛ ختم نبوت/ ۸۳ و ۸۶ و دیگر آثار شهید.
۹۲. برای تحقیق بیشتر در این مطلب به نهایه الاصول تفسیرات درس آیه الله بروجردی/ ۱۰۸ چاپ جدید و نیز صحیفه نور، ج ۲۰/ ۱۷۱ مراجعه شود.
۹۳. مجله کیان، شماره ۱۵/ ۲۴

